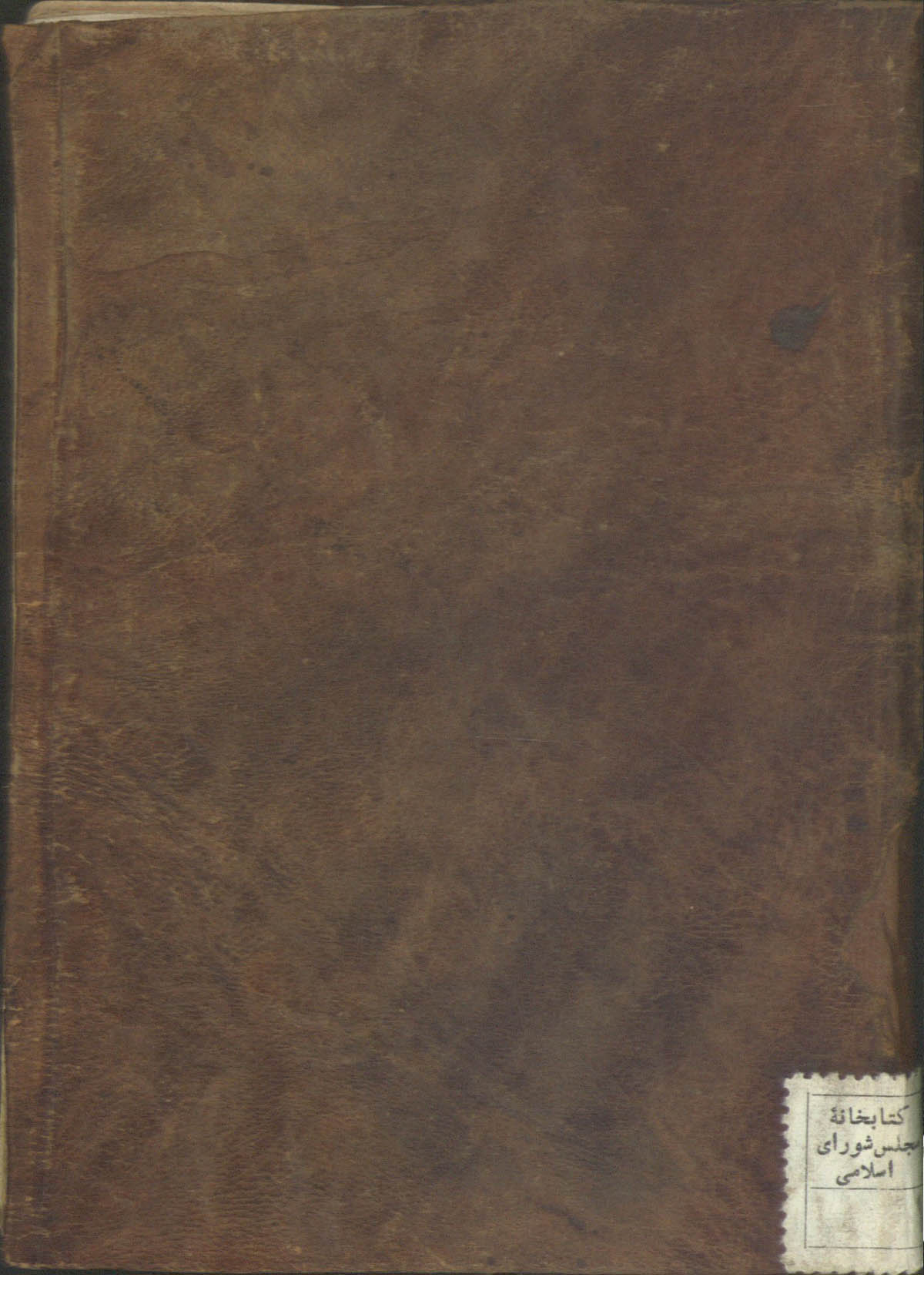
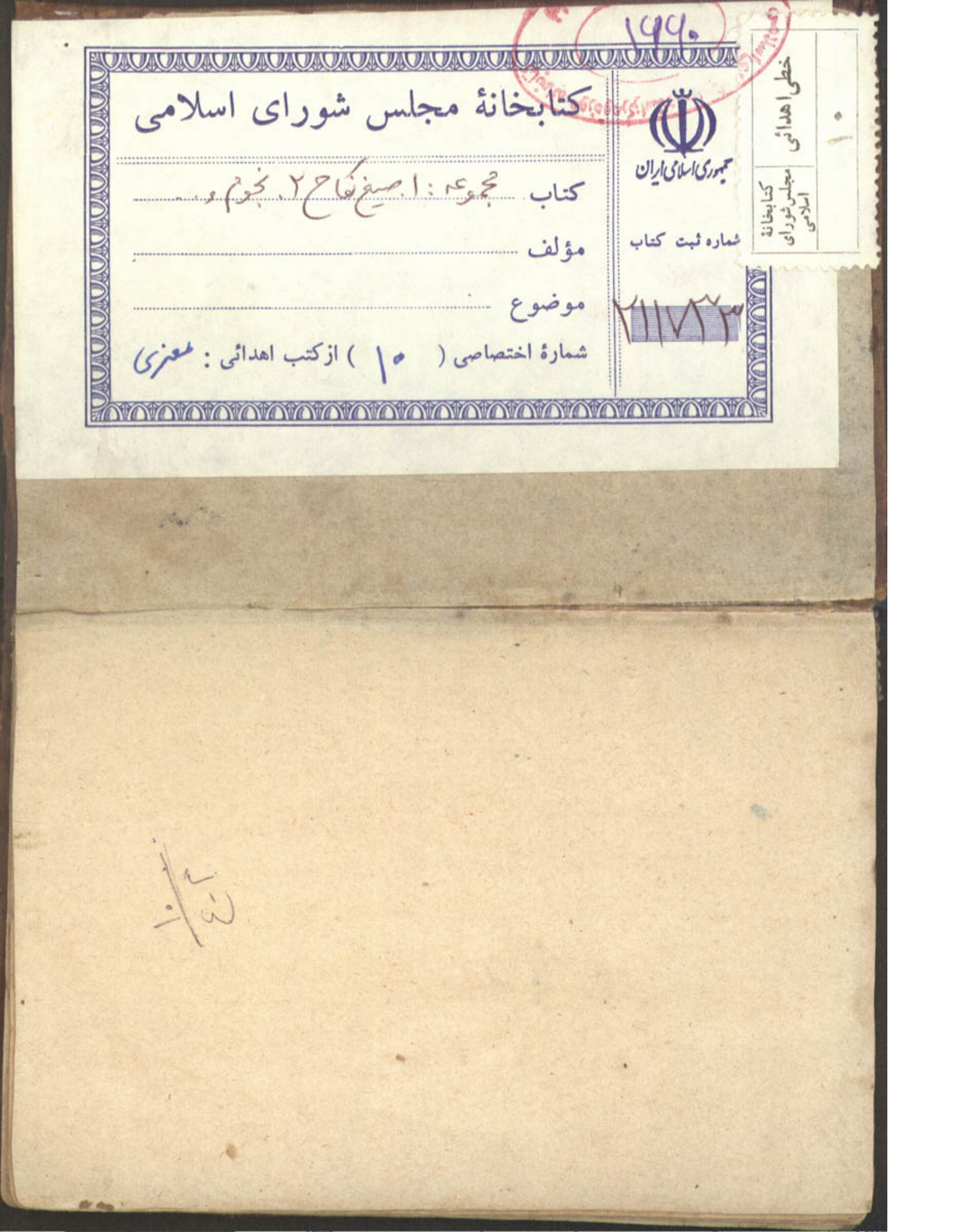
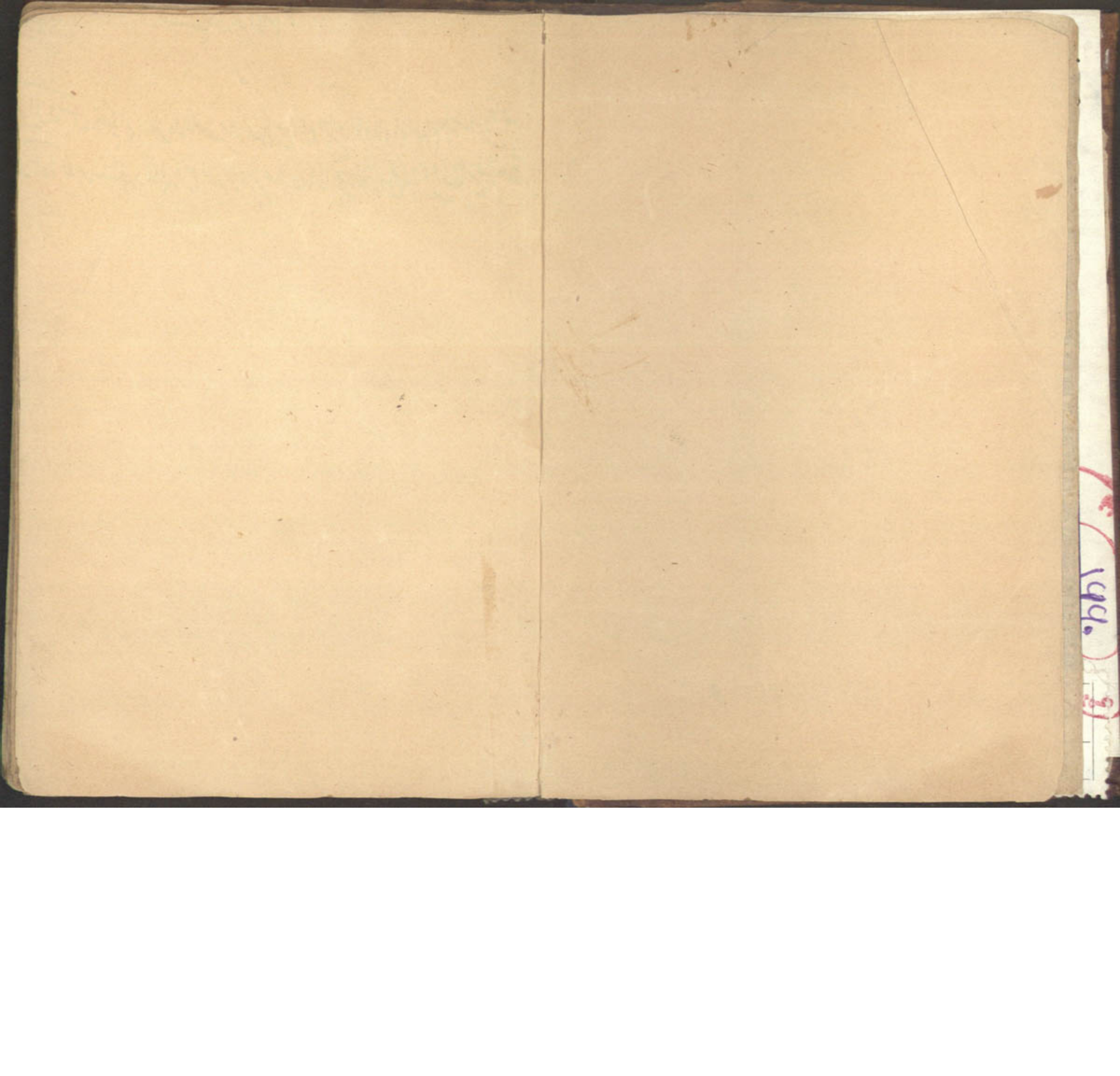

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
موضوع
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی


۱۹۹۰
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: ۱. صیغ نکاح ۲. نجوم
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۱۰) ازکتب اهدائی : معزی
شماره ثبت کتاب
۲۱۱۷۲۳
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰





بسم الله الرحمن الرحيم

في السادس في حكم الجد والجدة اذا اجتمعا او احدهما مع الابوين والاولاد او احدهم وفيه مسائل وخاتمة

المسألة الاولى لا يرث الجد ولا الجدة مع احد الابوين مطلقا وفاقا ~~لظاهر الصدوق~~ محكيا بل محققا عن غير الصدوق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي احل النكاح وندب اليه وحرم
الزنا والسفاح وتوعد عليه والصلوة على سيد
المرسلين وخاتم النبيين محمد واهل بيته المطهرين
المعصومين اما بعد غرض از تحرير
اين رساله وجيزه آنست كه جمعي
از برادران ايماني ودوستان روحاني
فقير را تكليف وتحريص نمودند
بر تحرير انحاء صيغ عقود نكاح وانواع
تغييرات آن بر وجهي كه غايت احتياط
كه در جميع امور مستحسن ومرغوب است
در آن وجهي اكمل مرعي بوده باشد
وچون امر فروج مزيد احتياط را سزا

سزاوار

وزن كه حاضر باشند در وقت عقد
اگر وكيل بعوض اسم هند ابگويد واشاره
كند بهتر است وبايد كه قبل از تمام صيغهٔ
ايجاب شروع بقبول نكنند وبعد از ايجاب
فاصلهٔ عرفي واقع بشود وبايد كه در
هنگام وكيل شدن يا دو مرد عادل
يا جمعي از شهود حاضر باشند كه آن
زن را بشناسند وبدانند كه اوست كه حرف
ميگويد تا در وقت شهادت توانند شهادت
دادو بايد كه در وقت وكيل شدن
وصيغه گفتن تعيين مهر بكند كه
مهري كه پانزده سكه است يا پنج نه
دانك ونيم است يا ده دنكي وبايد كه
قبل از شروع در صيغه خطبهٔ مشتمل

برحمد و صلوات و تحریض بر نکاح
و تعذیب سفاح بخوانند و خطبها در
کتابینی است هر یک را بخواند خوبست
و اگر انها میسر نشود این دو کلمه که بخاطر
رسیده بد نیست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ
مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ اَشْرَفِ
الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اَذْ
هَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ
تَطْهِيرًا اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ
وَتَعَالَىٰ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ وَانْكِحُوا الْاَيَامَىٰ
مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ
وَاِمَائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ
مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَقَالَ

رسو

بود کو بیند که پنداری که یک جانب وی برخواسته است
دلیل کند که اندران ماه باد بسیار بود و از درختها
که میوه بیارند بسیار خشک شود و درختها که میوه
دار باشند قوی و بر شاخ شوند و میوه بسیار
برارند و نبات زمین بسیار بود **دلیلهای**
ستارگان گیسودار که او را بتازی ذوذوابه
خوانند و مردم عوام ستارهٔ دنب دارش خوانند
و چون وی را اندرین ماه بینند دلیل بود بر مرگ مردمان
و چهارپایان کند خاصه در ولایت مغرب و نیز
دلیل کند بر بلا و فتنه مردم بکی آبها و مرگ ماهیان
دریا و جنگ و خصومت میان پادشاهان

و آشفتكي ولايت كه اين ستاره ظاهر شود اكر
در ماه تشرين الاول ستاره بر زمين بسيار افتد
دليل كند بر فتنه وجنك وخون ريختن بسيار از ان
جانب كه ستاره مي افتد ومردم آن ديار را غم
واندیشه بسيار بود از نا ايمني ولايت دليلهاي
قوس وقزح از جانب مشرق بينند دليل بود
برجنك وفتنه وبلاد وولايت مشرق ومرك جهار
پايان وپادشاهي در بابل هلاك شود اكر از جانب
مغرب بينند دليل بر سلامتي كند وراحت
وخوشي وعيش مردمان وعدل وانصاف
پادشاهان وبعضي از حكما كفته اند كه دلالت

بر جنك

جمع شوند از ترس وبيم ونم باران بسيار بود اندرين
سال واكر بجانب مغرب بينند دليل كند
كه درين سال مرك وبيماري بود وباد انها
بسيار باردو ماهي بسيار بود وملخ بكوهها اكنده
شوند وپادشاهان تعرض كنند واهل تجارت
وخداوندان اموال را درين سال باب سرخي آسمان
اكر بجانب مشرق سرخي بينند خاصه در اول
ماه دليل بود بر نيكويي احوال مردم وارزاني نرخها
ومعيشت وخير مردم واكر در آخر ماه بينند
از پادشاهان بر رعيت بيداد وستم بسيار باشد
واكر سرخي بجانب مغرب بينند خاصه كه ماه ناقص

النور بود دلیل بود که زمستانی سخت سرد
باشد و برف و یخ بسیار باشد و مردی
بزرگ بر پادشاه عاصی شود و در ولایتش
بسیار خرابی کند و رعیت را از رنج و بلا
رسد **باب علامت عجیب** اگر درین ماه علامتی
عجیب از آسمان پیدا شود دلیل کند که اندرین
سال مرگ بسیار باشد بهر جایی و مردم را غم
و مصیبت بود اما غله و حبوبها و میوها
فراوان باشد و کسب و ناایمنی بود خاصه
در آخر سال **باب شخصی در هوا پیدا شود**
اگر درین ماه مانند شخصی در هوا پیدا شود

دران حرب کشته شوند و باقی را غارت برند هر که درین
ماه و سال بیمار گردد علتش صعب بود و بیم زمان
بود و در پانزدهم این ماه سردی سخت پدید آید **باب
بانگ که از هوا آید** اگر درین ماه بانگی از هوا
شنوند دلیل کند بر بلا و فتنه و ملخ بسیار
و زمین لرزه و ناایمنی مردم از سبب دزدان
و راه زنان و نیز دلیل کند که ملوک بر رعیت
اندرین سال ظلم و ستم و جور کنند و مردم را
از لشکریان رنج و غم رسد و آخر سال بصلاح
[illegible]ید **باب بانگی که از زمین شنود** اگر درین
[illegible]ز زمین شنوند دلیل کند بر آشفتگی

ولایت وخاصه ملوک بایکدیکر وخون ریختن بسیار
وخرابی ضیاع ودیها وخران اهل تجارت ولیکن
باخر سال احوال مردم نیکو کردد وکسب وایمنی پدید آید
باب زمین لرزیدن اکر درین ماه زمین لرزه
بود دلیل کند بر قتل وخون ریختن بسیار ومخالفت
میان سرهنکان وامرا وبعضی از شهرها خراب
شود ومرک چهار پایان بود اما جو وکندم وحبوب
فراوان باشد واکر بهنکام زمین لرزه زحل در وبال
یا محترق بود یاد رمیان دو ستاره نحس باشد دلیل
کند که مردی بزرک هلاک شود واکر زمین لرزه بشب
بود دلیل کند که اندرین سال نعمت بسیار

[illegible]

... هلاک شود دلیلهای کانون الثانی
بلغ بدانکه کانون دویم سی ویکروز بود دویم
... ذوی منزل نعایم بر اید وصنعه فرو شود سیزدهم
... بلده بر اید و ذراع فرو شود وبیست هفتم روز
... سعد ذابح بر اید ونثره فرو شود وحکماء قدیم
... کفته اند که اول این ماه اکر روز یکشنبه بود زمستانی
... باشد وهیچ باران نباردو فصل خزان باد بسیار
... وغله ارزان باشد وانکبین بسیار بود ومرک
... ان بیشتر باشد واکر اولش روز دوشنبه بود
... کند که زمستانی خوش باشد بر فصل خزان وبهاران
بستانی کرم شود وباران بسیار بود ودر فصل

خزان باران نبارد وازین سبب مردم را تب ربع وتبهای
سرد بسیار بود وبیماریهای سودایی ومرگ بسیار
باشد وانکبین کم بود واکر اولش روز سه
شنبه باشد زمستانی سخت سرد باشد ویخ بسیار
باشد ودر فصل بهار نم وباران بسیار بود و فصل
خزان نم وباران نباشد ومیوها کم بود وبیماریها
صعب ومرگ مفاجات بسیار باشد وخاصه مرگ زنان
اندرین سال سفر دریا صعب ودشوار بود واکر اولش
روز چهارشنبه بود کندم اندک باشد ونرخ جو
کران باشد ومرگ مردان بیشتر بود وزمستان برف و
باران کم بارد ودر فصل بهار باران ونم بسیار بود

وفصل خزان معتدل باشد واکر اولش روز پنجشنبه
بود کوشت ومیوه بسیار بود وانکبین کم بود و
زمستان خوش باشد ودر فصل بهار باد بسیار
باشد ودر خزان معتدل بود واکر اولش روز آدینه
بود زمستانی سخت سرد بود وتابستان نم و
باران بسیار بود ودر خزان نم وباران نشود ولیکن
میوها بسیار بود ومرگ کودکان خرد بیشتر باشد
اکر اولش روز شنبه بود در فصل زمستان باد
بسیار بود وفصل بهار وتابستانی گرم بود ودر
فصل خزان باران ونم هیچ نبارد وغله ومیوها کم
بود ودرین سال زنان آبستن بچه بسیار افکنند

وتب ربع و بیماریهای صعب مختلف بسیار بود و جراد نیز
بسیار بود **باب کسوف شمس** اگر درین ماه آفتاب
بگیرد دلیل کند که سال فراخ بود و نعمت
بسیار بود و در همه شهرها گندم و جو سخت
ارزان باشد و مردی بزرگوار از جانب روم بجانب
فارس بگریزد و خدمت پادشاهی کند و بسیار
خرابیهای آنجا عمارت کند و اگر آفتاب بهنگام فرو شدن
گرفته دران بیم و ترس بسیار بود اندران سال **باب**
خسوف قمر اگر درین ماه ماه بگیرد دلیل کند که اندرین
سال غله بسیار باشد و نرخها ارزان بود در همه
جایگاهی میوه و نعمت بی قیاس بود و ملخ بسیار

بود ولیکن زیان کمتر کند و نم و باران بسیار بارد
و آبها فراوان بود و نبات زمین بی اندازه شود
دلیل دایرهٔ آفتاب اگر درین ماه دایرهٔ آفتاب بینند دلیل
کند بر مرگ بسیار و هلاک بزرگان و آفت درختان
و بیماری و بسیاری غم و اندیشهٔ مردم و شکستگی
بازرگانان و ناایمنی راههای مسافران از دزدان
راه و زنان و کمی معیشت **دایرهٔ قمر** اگر درین ماه دایرهٔ قمر
بینند دلیل کند بر نم و باران و آبها و خاصه اندر فصل
بهار و گیاه و نبات زمین بی قیاس بود و لیکن
مردم را از زکام و نزله و سرفه اندرین سال زحمت رسد
و بیماری چهارپایان بسیار بود **[illegible]ن ماه نو**

اگر درین ماه بیند که ماه هلال راست باشد دلیل کند
بر قوت حال پادشاهان ولیکن اندک دوز کار و نیز
دلیل کند بر فتنه و آشفتگی و خون ریختن بسیار
بجانب مغرب و دشمنی پادشاهان در ولایت روم و مرگ
بسیار و هلاک مرغان و ماهیان اندرین سال

باب افتادن ستاره اگر درین ماه ستاره بسیار
افتد دلیل بود بر غم و ترس و بیم رعیت و ناایمنی
و غم و اندیشه و اندوه مردم از لشکریان
ولیکن غله و جو و حبوبها فراوان بود و نیز دلیل
کند که اندرین سال زمین لرزه بسیار بود و بیماری
چهارپایان خاصه آخر سال باب قوس قزح

9

حضرت آنکه در ساعت آواره گردد اگر بر کاغذ نویسد و در میان
نی نهد و نی را در زمین نمناک دفن کند در حال بقدرت پروردگار
از محبت مجنون گردد سورة الأعلى هر که این سوره را بخواند
چنان باشد که با حضرت ابراهیم خانه کعبه را بنا کرده باشد
و همیشه در نزد خلایق عزیز و مقبول القول باشد و از بلاها در
حفظ و امان باری تعالی باشد و از دردها ایمن گردد اگر خواهی
که زبان کسی را ببندی این سوره را در حریر سفید بخوان و در
آتش انداز بنام هر که باشد در حال لال گردد اگر روز چهارشنبه
میان دو نماز بنویسد و در نزد خود دارد در نزد خواتین و سلاطین
عزیز گردی اگر خواهی که در میان زن و شوهر محبت اندازی روز
آدینه که قمر در برج خاکی باشد بنویس و در خانه ایشان دفن کن
چندان محبت در میان ایشان پیدا شود که شرح نتوان کرد

سوره الغاشیه

اکر روز جمعه بر نود و نه دانه مویز خواند هر که بخورد محبت او کردد اکر بر شصت و یکدانه خسپی شش بار بخواند و در آتش اندازد تو دود آنکه در دلش پیدا شود بر سپت و یکعدد نارنج بخواند و در آب اندازد بنام هر که خوانده باشد از محبت دیوانه کردد بر هفت برک کل سرخ بخوان و در زیر آستانهٔ مطلوب دفن کن از محبت بیقرار کردد سورة الغاشیة بخوان این سوره را بر آنکس که باد داشته باشد شفا یابد اکر خواهی که میان دو کس جدائی اندازی بنویس این سوره را بر پوست روباه و در چاه اندازد میان ایشان جدائی افتد اکر بر مشک و زعفران نود بار بنام معشوق بخواند از عشق بیقرار شود اما باید که در آتش نهی اکر خواهی که در میان دو لشکر صلح اندازی بخوان این سوره را بر جهان سوز اعظم نود و نه بار و بر بالای بام بلند بسوزان در میان ایشان صلح افتد ازبرکت این

سوره

سوره والفجر

سوره اکر بر پوست کرک نویسی و در آتش اندازی از بلاها محفوظ کردی از برای دفع کوذکان صد بار بخوان تا خلاص شوند اکر چه دیوانه باشد اکر بر حلوا خوانی هر که بخورد عاشق تو شود سورة الفجر هر که سورهٔ والفجر را بخواند هفت در دوزخ بروی او بسته کردد و هشت در بهشت بروی او کشاده کردد اکر روز دوشنبه بر نارنج یازده بار بخواند و در آتش اندازد بنام هر که باشد از عشق بیقرار شود اکر خواهی که در تهٔ بن زکان عزیز کردی بنویس این سوره را بر کاغذ مهره زده و در کردن آویز مجرب است اکر بر هشت مثقال ریوند بخواند و با هشت مثقال سپند بسوزاند بنام بیمار شفا یابد اکر برای بیمار کردانیدن دشمن بر صد و سی کاورس سی بار بخواند و بکوید فلانکس بیمار است و فلانی بیمار و کاورس را در میان پوست موش نهد و بکوید فلان بن فلان

رنجور است رنجور کرده و اکر در میان نارنجی نهند و نارنج را در میان
کورستان جهودان دفن کند بقدرت الله تعالی دشمن بیمار کردد
اما باید که در ساعت مریخ یا عطارد یا زحل خواند که لبی آزموده است
هرکه این سوره را بجهت رفع برص سه بار بر روغن بلسان خواند
و روغن را در روز بخود مالد برص دفع کرده اکر بر شکر زرد دویست
و پنجاه نوبت بخواند و در آتش اندازد بنام هر که باشد آن کس را
محبت بیقرار کرده اکر بر شصت و شش دانه عنصروت بخواند
و بسوزاند بنام هر آفریده که باشد از محبت دیوانه شود اکر بر
هفت دانه کند تا هفتصد بار بخواند و در میان قبر نهند و قبر را
در میان کوسفند نهند و بسوزد البته آن کس از آن شهر آواره
کردد اکر بر ورق آهو نویسد و در میان حقه نهد با مشک و در
خانه خود دفن کند در خلایق عزیز کرده سورة البلد اکر این

سوره البلد

سوره را

و دیرا بجانب مشرق بینند دلیل کند که غله و جوبها
ارزان باشد سر ماه ذوردان عاصی شوند بر خداوند
خویش و بعد از آن بطاعت باز آیند و بارانها اندرین
سال بسیار بارد و اکر دیرا بجانب مغرب بینند دلیل
کند بر مرک چهارپایان و حرکت لشکر و خون ریختن
و قتل بسیار اندرین سال

باب سرخی که از آسمان پیدا شود

و اکر سرخی بجانب مشرق
بینند دلیل کند بر آشفتکی و خصومت و رنج و اندیشه
مردم در ولایت مشرق و اکر بجانب مغرب بینند
این دلیلها که کفتیم در ولایت مغرب باشد ولیکن
میوها و نبات زمین اندرین سال فراوان باشد

اگر درین ماه علامتی عجایب از آسمان پدید آید
کند اندرین سال غله و طعام بسیار باشد
اما مرگ چهارپایان بسیار بود و مردم را بیماری
و رنج تن و غم و اندیشه بسیار باشد و کسب و
معیشت کم بود خاصه اهل تجارت را باب
علامت عجیب که از آسمان پیدا شود اگر درین ماه مانند شخصی از
هوا پیدا شود دلیل بود بر جنگ و خصومت
مردم و ظلم پادشاه بر رعیت و بیرون خوارج بر ملوک
و بآخر سال تنگی طعام و گرانی نرخها و تشویش مردم
باب رعد اگر در اول این ماه رعد بغرد دلیل کند
بر نم و باران بسیار و آفت میوه‌ها ولیکن انگور

بسیار بود و اگر رعد بغرد و ماه زاید النور بود
دلیل بود بر سرمای سخت و زیادتی آبهای چشمه و
رود و اگر باد رعد برق بسیار بود دلیل کند که غله
و خرما ارزان باشد و گروهی گفته‌اند از حکما
که بسیار غریدن رعد اندرین ماه دلیل بود بر هلاک
گروهی از بزرگان باب برق اگر درین ماه برق
بسیار جهد دلیل کند که پادشاه آن ولایت دولت
مردی بزرگ را در اینهان کند که اموال و نعمتش را
بجمله بستاند و نبات زمین اندرین سال بسیار بود
و مردم را کسب و معیشت میانه بود و ولایت ایمن بود
از دزدان و راه‌زنان باب آتش که از هوا پیدا شود

اگر درین ماه آتشی افتد دلیل بود بر جنگ و فتنه و خون
ریختن و نیز دلیل کند که مردمان مفسد و بی سامان
اندرین سال هلاک شوند و احوال دزدان و اهل
فساد بد بود و اهل تجارت را با آخر سال فایده و منفعت
باشد **باب باریدن باران سخت** اگر درین ماه
باران سخت بارد دلیل کند به افزونی بیمار و غم بسیار
و باران نبود و نیز دلیل کند که شهری از شهرها و ولایت
معظم خراب شود و مردم را اندرین سال بیع و شری
بسیار باشد و بر رعیت از پادشاه عدل و انصاف بود
تگرگ اگر درین ماه تگرگ بارد دلیل کند که ندران دیار خوارج
پیدا شود و بر مردم را از ایشان رنج و سختی رسد بعد از

این ماه ابر بود نیک شوان دانستن علم این تجربت را
که گفته اند مگر شب هجدهم این پیدا زمانه و شب بیست پنجم
این ماه باد ها جهد یعنی بخلاف نخستین **کسوف شمس**
اگر درین ماه کسوف شمس باشد دلیل کند که پادشاهان
دیگر که بنزدیک ولایت پارس اند پادشاهان پارس را
مطیع و فرمان بردار شوند و اهل روم با اهل فرنگ
مکر و حیلت سازند و اندرین سال مرگ بسیار بود و آبها
کم گردد و گیاه و نبات زمین کم باشد **خسوف قمر**
اگر درین ماه ماه بگیرد دلیل کند که نم و باران بسیار بارد
و آبها فراوان شود و گندم و جو ارزان شود و از زیادتی
آبها مضرت بود **دایره آفتاب** اگر درین ماه آفتاب دایره

و قتل و خون ریزی بسیار بود و اگر ستاره بزرگ بیفتد دلیل
کند بر هلاک پادشاهی بزرگ از آن جانب که ستاره بیفتد
قوس قزح اگر درین ماه وی را بپید بجانب مشرق دلیل
کند بر بسیاری نبات زمین و جنگ و خصومت پادشاهی
مصر و دلیل کند که ولایت مصر را غارت کنند و با آخر صلح
کنند و اگر وی را بجانب مغرب بینند دلیل کند بر مرگ
چهارپایان و گوسفندان و در میان پادشاهان
فلسطین و پادشاه مصر جنگ و فتنه عظیم افتد و عاقبت
صلح کنند و در ولایت مغرب آشفتگی و ناایمنی باشد
حربه اگر وی را بجانب مشرق بینند دلیل کند که پادشا
آن شهر از دیار خویش رحیل کند و مردمان اندر خیر

و صلاح و سلامت باشند و اندرین سال میوه بسیار
بود و اگر وی را بجانب مغرب بینند دلیل کند که پادشاهان
آن ولایت با یکدگر حرب و مصاف کنند و بسیاری خون
ریخته شود و بعد از آن صلح کنند و رعیت آسوده گردد
سرخی اگر درین ماه سرخی بجانب مشرق بیند دلیل
کند بر جنگ و فتنه و خون ریزی و ترس و بیم رعیت
از لشکریان و گویند که اگر آتشی از جانب قبله می درخشد
دلیل کند بر قحط و تنگی و گرانی نرخها و مرگ مفاجات
در ولایت طخارستان و سه سال اندر آنجا ملخ بود و اگر
بجانب مغرب بیند دلیل کند که در میان لشکر اسلام و
فرنگ جنگ و فتنه و خون ریزی در ولایت مغرب و با آخر

برند دلیل کند بر مرگ پادشاهان در شهرهای خویش و آشفتگی
ولایت و غم و رنج و ترس و بیم از دزدان و راه زنان و مضرت
خسران باد زرگانان رسد و کمی آبها و چشمه و رود **دایره**
اگر درین ماه قمر دایره بزند دلیل کند بر نم باران بسیار
و مرگ چهارپایان و سستی مرغان و اراجیف و خصومت
مردمان با یکدیگر و نبات زمین درین سال بسیار بود **در بیان**
هلال اگر درین ماه بیند که ماه هلال راست بر آید
دلیل بود بر بسیاری نم باران و اگر بیند که پنداری که یک
جانب وی برخاسته است دلیل کند بر بسیاری مرگ شریفان
و ارزانی نرخها و اگر بیند که یک سر وی خفتگی دارد دلیل کند
بر کمی غله و طعام و اگر بیند که هر دو سر وی راست است دلیل بود

که سال نیک بود و پسندیده و مبارک است **ستاره کیسو دار**
اگر درین ماه بیند که ستاره کیسو دار بر آید دلیل کند
بر فساد هوا و بیماریها و وبای و علتهای صعب و اگر با این
ستاره بانگی سخت از هوا شنوند دلیل کند که مردم های
آن دیار کاری کنند که پیش خدای ناپسندیده بود و علامت
خشم و عقوبت باشد و نیز دلیل کند که پادشاهان آن ولایت
هلاک شوند و مرگ چهارپایان بسیار بود و اگر با این ستاره
کیسو دار بیند که روشنایی ستاره زهره متغیر شده است
دلیل کند که آن شهر بر ترس و خطر باشد **افتادن ستاره**
اگر درین ماه ستاره بسیار افتد دلیل کند بر بلاها و فتنه
و رنج و سختی مردم آن ولایت و خصومت و محاربه پادشاهان

ظفر اسلام را بود **علامت عجیب** اگر درین ماه علامت
عجیب از آسمان بدید آید دلیل کند بر هلاک مهتران
و بزرگان و ستم کردن پادشاهان بر رعیت اما گیاه
و سبزه و نبات زمین اندرین سال بسیار بود و مردم را
کسب و منفعت کمتر باشد **شخصی در هوا پیدا شود** اگر درین ماه
ماشد شخصی از هوا پیدا شود دلیل کند بر جنگ و خصومت
مردمان با یکدگر و غم و اندیشه رعیت از پادشاه
و نیز دلیل کند که پادشاه آن دیار اندرین سال هلاک
شود و فتنه و آشفتگی در ولایت بدید آید **غرید[illegible]**
اگر درین ماه رعد بغرد دلیل کند که پادشاهی هلاک
شود و غله درین سال بفساد کرده و اگر با غریدن رعد

تگرگ بیارد دلیل کند که زمستانی سخت سرما باشد و برف
و یخ بسیار بود و اگر بوقت غریدن رعد ماه زاید النور
بود نعوذ بالله علامت خشم و عقوبت خدای عز و جل
باشد و دلیل کند که اندران ولایت مردم و حیوان جمله
هلاک شود و بعضی از حکما گفته اند که دلیل کند بر مرگ
پادشاه آن ولایت و تباه شدن غلها و گرانی نرخها
و اگر ماه ناقص النور بود آنچه گفتم در سال آینده بود
درخشیدن برق اگر درین ماه برق بسیار جهد دلیل کند
که پادشاه بابل هلاک شود یا مردی بزرگوار اندران
دیار بمیرد و نیز دلیل کند که زمستان برف و باران کم بارد
و گیاه و نبات زمین کمتر باشد و نرخها گران شود **آتش از هوا**

بدید آید اگر درین ماه آتشی از هوا بزمین افتد دلیل کند
بر مرگ بسیار و بیماری صعب و شکی طعام و قحط و ملخ
بسیار بود و خون ریزی و ترس و بیم و غم و اندیشه مردم
و خسران اهل انجا دفـ اندرین سال باریدن باران سخت اگر درین ماه
باران سخت ببارد دلیل کند بر فساد کشتها و گرانی غله
و حبوبها و تباه شدن میوها و مردم را بیماری و علتها
و وباء بسیار بود و از دود و دام مردم را مضرت رسد
و بسیاری کشتی در دریا غرق شود باریدن تگرگ
اگر درین ماه تگرگ ببارد دلیل کند بر جنگ و خصومت
پادشاهان با یکدیگر و آفت و خون ریزی بسیار و گرانی
نرخها و قحط و شکی و خبرهای اراجیف و بیماریهای صعب

شخصی که از هوا پیدا شود اگر درین ماه مانند
شخصی از هوا پید شود دلیل کند بر سختی زمستان و تنگی
سال و ترس و بیم مردم و نیز دلیل کند که اندرین سال پاد
شاه ان دیار هلاک شوند و بسیار مردم از لشکری
بقتل هلاک شوند باب رعد که بغرد اگر درین
ماه رعد بغرد دلیل کند بر جنگ و خصومت و خون
ریختن و آشفتگی ولایت و غم و اندیشه مردم اگر ماه
زاید النور بود چنین که گفتم و اگر ناقص النور بود
دلیل بود آنچه که گفتم در سال آینده باشد و اگر
با آخر سال باران و برف بسیار بود و ازان پس
[illegible] ید آید باب درخشیدن برق

اگر درین ماه برق بسیار جهد دلیل بر آشفتگی و تنگی
ولایت مصر و بابل و قتل با بابل اندر آنجا و دلیل بر زیادتی
آبها و باران باریدن و نبات زمین بسیار بود
و در تابستان بیماریها بسیار بود و مرگ زنان
بیشتر باشد **باب آتش که از هوا آید**
اگر درین ماه آتشی از هوا بر زمین افتد دلیل بود بر جنگ
و فتنه و خون ریختن بسیار اندران دیار و خصومت
پادشاهان با یکدیگر و ناایمنی و ترس و اندیشه
مردم و نیز دلیل بود بر حریق بسیار اندرین سال
باب باریدن باران سخت اگر درین ماه
باران سخت بارد دلیل بود که اندرین سال مردم را

درد چشم بسیار بود و کشت و غله فراوان باشد
و اگر باران سخت بارد مرگ مفاجات و بیماری صعب
بسیار بود **باب باریدن تگرگ** اگر درین
ماه تگرگ بارد دلیل بود که اهل مملکت را اندرین
سال خیر و قوة و نیکی رسد و از ملوک بر رعیت
عدل و انصاف بود و غله و حبوبها فراوان باشد
و بازرگانان را اندر سفرها خیر و منفعت رسد
باب باریدن خاک سرخ اگر درین ماه خاک سرخ
بارد از هوا دلیل بود بر وباء و آفت چهارپایان
و بیماری بسیار و تفکر و اندیشه مردم از جور پاد
شاه و ان ناایمنی و نیز دلیل کند که میوه‌ها را آفت

رسد اما غله بسیار بود **باب وزغ یا کرم**
اگر درین ماه وزغ یا کرم بباراد آن ابر دلیل کند بر تنگی
و قحط و غم و اندیشه مردمان و گرانی نرخها و بیماریها
و جور پادشاه بر رعیت و مضرت بازرگانان از سبب
دزدان و راه زنان کمی معیشت مردم **دلیل پیدا**
شدن غبار صعب از هوا اگر درین ماه غبار
صعب از هوا پیدا شود دلیل بود بر آشفتگی ولایت
و ناایمنی و خصومت ملوک با یکدیگر و جنگ و خون ریختن
بسیار و تلخی سال در میان ایشان صلح افتد و غله
و نبات زمین بسیار باشد و مردم را کسب و منفعت
بود **باب تاریکی هوا** اگر درین ماه تاریکی هوا پدید آید

مردم و اختلاف احوال مردم و آشفتگی ولایت از
سبب دزدان و راه زنان و قتل و خون ریختن
و بیماری مختلف پیدا شود و باران و نم بسیار باشد
دلیل ماه شباط بدانکه ماه شباط بیست هشت
روز بود و چون از وی بگذرد جمره اول بر زمین
افتد چون چهارده روز از وی بگذرد جمره دوم
بافتد و چون بیست یک روز برود جمره سیم بافتد و
هشتم روز از وی منزل بلغ برآید و طرفه فرو شود و بیستم
روز از وی سعد سعود برآید و جبهه فرو شود و روز
نخستین از وی تا چار بود باران یا برف بیارد و سرما را
قوت کم شود و در یازدهم این ماه زمین گرم گردد

بهار ماه دوم
پنجشنبه

وبادی که درختانرا آبستن کند جستن گیرد
باب کسوف شمس اگر درین ماه آفتاب
بگیرد دلیل بود که در جمله ولایتها قحط و
تنگی بود وباران کم بارد ودر ماه نیسان
ملخ بسیار پدید آید ومرگ روباه وچهارپایان و
احوال پادشاه پارس بد گردد وخوارج بروی
بدر آیند ودر شهرها ترس وناایمنی بود ومردی از
رعیت در ولایت پارس بپادشاهی بنشیند وروزکار
بروی قرار گیرد **باب خسوف قمر** اگر درین
ماه ماه بگیرد دلیل بود بر نم وباران وماهی و
مرغان اندرین سال بسیار بود وغله وحبوبها وابطحی نیکو

دلیل کند که اندرین سال نبات زمین وحبوبها در
زمستان بسیار باشد واهل تجارت را منفعت بود
اما کشتیها بسیار غرق شوند **باب**
جستن بادهای سخت اگر درین ماه بادی سخت بجهد دلیل کند
که پادشاه مشرق بحرب خصمی شود وبسیار مردم
از لشکر وی هلاک شوند ودر دیار مشرق قحط و تنگی
بود ورعیت را از سپاهی بسیار رنج ومضرت رسد
ودر آخر سال صلح وایمنی پدید آید **باب بانگ از هوا**
شنودن اگر درین ماه بانگ از هوا شنوند دلیل بود بر
سختی ولایت وبر سختی مردمان وبرف ویخ بسیار و
تباهی میوها ونبات وزمین وتشویش مردم وخبرهای

دروغ و اراجیف و بیم و ترس رعیت از ملوک و مرگ
چهارپایان **باب بانگی از زمین** اگر درین ماه بانگی از زمین
شنوند دلیل بود بر بیماری و رنج و وباه و مرگ مفاجات
و غم و اندیشه مردم و زیادی آبها و زمین لرزه
اما غله و حبوبها فراوان بود و انگبین بسیار
از پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف بود
باب زمین لرزه اگر درین ماه زمین لرزه بروز بود
دلیل کند که اندرین سال مردم را سلامتی بود اما
کودکان بسیار بیمار شوند و لشکر جمع شوند
و قتل و خون ریختن بسیار باشد و در آخر سال تنگی
طعام بود و اگر زمین لرزه شب بود دلیل بود بر غم و اندوه

نرخها و کسب کمتر باشد **غبار از هوا پدید آید** اگر درین ماه غباری
صعب از هوا پدید آید دلیل کند بر خشکی سال و گرمای
تابستان و کمی آبها و نبات زمین و خبرهای اراجیف
و آشفتگی ولایت و خصومت پادشاهان با یکدگر
و قطع راهها از دزدان و اوباش **ظلمت و تاریکی**
اگر درین ماه بروز ظلمت و تاریکی از هوا پیدا شود دلیل
کند که درین سال پادشاهان را از یکدگر مخالفت افتد
و بسیار مردم هلاک کردند و نرخها گران شود و تنگی بود
باد سخت اگر درین ماه باد سخت جهد دلیل کند که در
ولایت زنگبار و هندوستان قحط و تنگی باشد و غم
و اندیشه و تشویش مردم و نیز دلیل کند که بسیار کشتی

در دریا غرق شود **بانك از هوا** اکر درین ماه بانکی
از هوا شنوند دلیل کند بر بیماری صعب و مرك مفاجات
و آفت میوها و سبکی و کمی معیشت مردم و جنك و خصومت
و خصومت لشکریان با یکدیکر اما تم و باران بسیار
بود **بانك از زمین** اکر درین ماه بانکی از زمین شنود
دلیل کند بر فساد میوها و کمی نبات زمین و مخالفت
پادشاهان با یکدیکر و نیز دلیل کند که پادشاهی بزرك
درین سال هلاك شود و اراجیف بسیار کویند
لرزیدن زمین اکر درین ماه بروز زمین بلرزد دلیل
کند که در زمین یونان جنك و خون ریختن بسیار باشد
خاصه در آخر سال و بیشترین ولایت بابل خراب کردد

واکر زمین لرزه بشب باشد دلیل کند که دران سال
دران دیار شهری بزرك خراب شود و بسیار کس از بزرکان
و خاصان و مقربان پادشاه هلاك شوند و بعد از ان
واقعه پادشاهی متوفی شود اکر درین ماه ماه تازی
سی روز تمام بود دلیل کند بر باران بسیار و ترس و بیم
مردم آن ولایت و اکر ماه تازیان بیست نه روز بود
دلیل کند که در ولایت پارس بسیار لشکر جمع شود و اکر
درین ماه تازیان محرم باشد دلیل کند که دران سال باران
بسیار بارد و غله و حبوبها بسیار بود و میوها
و درختها را آفت رسد و پادشاه آن ولایت شهری
عظیم از شهرها فتح کند و نعمت بسیار بدست آورد

ماه تموز اول پاییز

دلیلهای ماه تموز بدانکه ماه تموز سی یکروز بود
نخستین روز از وی منزل هنعه براید ونعایم فروشود
وچهاردهم روز از وی ذراع براید وبلده فروشود
وبیست هشتم از وی نثره براید وسعد ذابح فروشود
وبدانکه حکمای قدیم را در آمدن نم وباران از ماه تشرین
اول تا آخر حزیران تجربتی است سخت نیکو وپسندیده
ودانستن این علم چنانست که پاره پنبه را برازو راست
بسنجند واز شب هجدهم این ماه تموز تا شب بیست پنجم وی
هرشبی آن پنبه را در زیر آسمان نهند وبامداد دیگر
باره بسنجند اگر افزون تر از آن بود که نخست سنجیده
باشند دران ماه نم وباران بیارد براندازه افزونی

آن پنبه یعنی اگر پنبه بسیار افزون باشد باران دران
ماه بارد واگر پنبه از وزن آن نخست افزون نباشد
دران ماه نم وباران هیچ نبارد وچنان دانند که تجربت
شب بیست سیوم هجدهم ازین ماه از برای تشرین
اولست وتجربت شب بیست سیوم تموز از برای کانون
اول وهم بدین قیاس هرماهی را با اول حزیران ازین تموز
تربیت نگاه دارد که علم این تجربت سخن پسندیده است
وخوب وآسانست چون کسی وی را نیك فهم کند
ودریابد وهم تجربتی دیگرست سخت نیکو ومفید
از بهر دانستن علم این تجربت چنانست که در اول
این ماه تموز هر تخم که خواهند از جمله حبوبات اندک اندک

ومرگ چهارپایان بسیار بود ودرمیان مردم خصومت
وگفت گوی بسیار بود **ظلمت وتاریکی** اگر درین ماه بروز
ظلمت وتاریکی بود دلیل کند بر بیماریهای صعب
ومرگ بسیار خاصه کودکان ودلیل بود که پادشاه
آن دیار آفتی رسد از لشکریان وبسیار مردم دران جا
هلاك شود **باد سخت** اگر درین ماه بادی سخت
بجهد دلیل کند که پادشاه بزرگوار اندران ولایت
بمیرد واندرین سال آبها کم بود ومردمان در اندیشه
وتفکر باشند از سبب ظلم وجور پادشاهان ومصادره
وآشفتگی وناایمنی مردم **بانگ شنودن** اگر درین ماه بانگی
از هوا شنوند دلیل کند بر قحط وتنگی در ولایت مغرب

اگر درین ماه باد خاك سرخ بارد یا از هوا خاك
سرخ بزمین افتد دلیل بود که درین سال
از مردمان بزرگوار بسیار بمیرد ولیکن میوه
ونبات زمین بسیار بود ورعیت را از پادشاه
عدل وایمنی باشد **دلیل باریدن وزغ از هوا**
اگر درین ماه وزغ یا کرم از ابر ببارد
دلیل بود بر بسیاری غله ونباتات زمین ومرگ
چهارپایان وغم واندیشه مردم وجور پادشاه
بر رعیت آن ولایت وبیماری وبی کسی مردمان
اندرین سال **دلیلهای غبار صعب در هوا پیدا
شود** اگر درین ماه غبار صعب در هوا پیدا

در تغارهٔ بزرگ بهر گوشه بکارند ولیکن شب ویرا در
آسمان رها کند تا شانزده روز از ماه تموز بگذرد
وچون شب هفدهم ماه تموز بود آن تغاره را در زیر
آسمان نهند تا نور ستارکان بروی افتد پس بامدادان
تغاره نگاه کند هرچه از ان تخمها رسته پژمرده یا زرد
کشته بود بدانند که سال آینده آن چیز بفساد شود
چون بدانشد از جنس آن تخم بکارند وآنچه از وی
سبز وتازه بود بدانکه سال آینده جنس آن تخم نیك
وپسندیده خواهد رستن چون بدانشد سالی دیگر
چندانکه خواهند از ان تخم بکارند که از وی بسیار
خورند وفایده یابند بفرمان خدای عز وجل واگر شب هفدهم

خاك سرخ باریدن اگر درین ماه خاك سرخ بیارد دلیل کند
بر جنگ وخصومت ومرگ چهارپایان وآشفتگی ولایت
مشرق وپادشاهی بزرگ از انجا هلاك شود وبسیار
از لشکر وی کشته شوند ومردمان از لشکریان رنج
رسد خاصه مردم روستای **باریدن وزغ یا کرم** اگر درین ماه
از ابر وزغ یا کرم بیارد دلیل کند بر فساد کشت ودزدی وگرانی
نرخها وآشفتگی ولایت وغم واندیشهٔ رعیت از جور وظلم
پادشاهان وخسران اهل تجارت ورنج ومضرت
بازرگانان اندر سفر **باریدن غبار صعب** اگر درین ماه غبار صعب
از هوا پیدا شود دلیل کند که اندرین سال حریق بسیار بود
ومردم را کسب ومنفعت کمتر بود وکشتیها را آفت رسد

شود دلیل بود بر جنگ وخصومت مردم آن
ولایت بایکدیگر وکمی آبها وباران اندرین سال
ونیز دلالت کند بر هلاک مردی بزرگ از اصحاب
دولت وآشفتگی وغم واندیشهٔ مردمان **دلیل
ظلمت وتاریکی پیدا شدن** اگر درین ماه بروز ظلمت وتاریکی
هوا پدید آید دلیل بود بر قحط وتنگی سال وفساد
طعامها وخوردشها ونیز دلیل بود که اندرین سال
بسیار کشتیها در دریا غرق شود **دلیل باد بردن
باد سخت** اگر درین ماه باد سخت بجهد دلیل کند
که پادشاهی بزرگ هلاک شود ودر میان مردم
قتل وخون ریختن پدید آید وغله وحبوب بسیار بود

وبآخر سال بیماریها ومرگ چهارپایان بود **دلیل
که بانگی از هوا شنود** اگر درین ماه بانگی از هوا شنود
دلیل فتنه وخصومت ملوك آن ولایت بود و
محاربهٔ ایشان بایکدیگر وترس وبیم رعیت از
ناایمنی وخبرهای اراجیف ومضرت بازرگانان
ومیوه وغله بسیار بود **دلیلهای بانگی از زمین
شنود** اگر درین ماه بانگی از زمین شنوند دلیل
بود بر غم واندیشه وتشویش مردم وبی کسبی
معیشت اهل تجارت وغم وباران بسیار بود
وسرمای صعب خاصه در زمستان ودلیل بود
که میوه ونبات زمین فراوان باشد **دلیلهای**

زمین لرزیدن اکر درین ماه زمین لرزه بود زبود
اندر همه جایکاهی طعام بسیار بود و چیزها و نبات
زمین فراوان بود و مردی بزرکوار هلاک شود
واکر بشب قحط و تنکی و بیماری و مرک چهارپایان
باشد و جنک و فتنه بسیار باشد و اهل بابل را
و مصر را حرب افتد و بسیار مردم اندران ولایت مضرت
هلاک شوند دلیلهای تشرین دوم
بدانکه تشرین دویم سی روز بود یازدهم روز ازوی
منزل زبانا برآید و بطین فرو شود و بیست و چهار
روز ازوی اکلیل برآید و ثریا فرو شود دلیل
کسوف آفتاب درین ماه اکر درین ماه آفتاب بکیرد

تشرین سیوم

دلیل بود بر فتنه و بلا و خرابی در شهرها و بعضی حکما
کفته اند که دلیل بود بر ارزانی نرخها و در آخر سال
بیماری بسیار بود و مردم در غم و اندیشه و تشویش
باشند دلیلهای خسوف ماه اکر درین ماه ماه بکیرد
دلیل بود بر فتنه و شر مردمان و قحط و تنکی ولایت
یونان و بسیار مرک و جنک و خصومت اهل مشرق
و مغرب و بلای عظیم و دلیل آنکه بر پادشاه مشرق
خوارج پدید آید و باآخر ظفر وی را بود و ایشان را قهر
کند دلیلهای دایرهٔ آفتاب اکر دایرهٔ آفتاب
درین ماه ببینند دلالت کند بر هلاک چهارپایان
و مضرت مردمان از جور و مصادره ملوک و نیز

و تنکی در ولایت فارس و بابل و مرک پادشاه آن ولایت
و تا به نه سال پادشاهی قوی در آنجا مقیم نتواند
بود و اندرین سال باران بسیار بارد و اکر وی را
بجانب مغرب بینند حکم وی بر خلاف این باشد
که یاد کرده شد دلیلهای حربه اکر وی را بجانب
مشرق بینند اندرین سال دزدان بمردم زیان
رسانند و سه سال ازیشان مردمان را هلاکت
بود و دلیل بود که پادشاه بابل از جای خویش حرکت
کند و اندرین سه سال مردم را رنج تن و بیماری بسیار
بود و تنکی طعام باشد و پادشاه بابل به عدل و انصاف
باز آید و اکر وی را بجانب مغرب بینند دلیل که سه سال

ماه سیوم بهار

آبها فراوان شود و مرک جوانان بیشتر باشد باب
دلیلهای ماه آزار بدانکه ماه آذر سی یک روز
باشد و اندروی روز و شب یکسان شود و چهارم
روز ازوی منزل اخبیه برآید و زبن فرو شود و شانزدهم
ازوی فرغ المقدم و صرفه فرو شود و بیست نهم روز
ازوی فرغ المؤخر برآید و عوا فرو شود باب
کسوف شمس اکر درین ماه آفتاب بکیرد دلیل بود
بر ارزانی غله و طعام و بسیاری میوها و دلیل بود
که پادشاه یا مردی بزرک در ولایت شام بزهر هلاک
شود و اکر رنک آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل
بود بر قحط و تنکی و کرانی غله و مردم را بلا و ترس و بیم باشد

دلیل بر خسران بازرکانان و نا ایمنی راهها از سبب
دزدان و راه زنان و تشویش مردم از اراجیف
دلیلهای دایرهٔ ماه اکر درین ماه ماه بکیرد دلیل
بود که در زمین بلا و فتنهٔ عظیم افتد و جنک و خصومت
درمیان مردم افتد و خبرهای اراجیف بسیار
بود اما در آخر سال احوالهاء مردم خوب و بصلاح آید
برآمدن ماه نو چون درین ماه بینند که ماه هلال
راست بر آید دلیل بود بر زیادتی کاو و کوسفند
و ارزانی نعمتها و اکر بینند که یک جانب وی بلند
خواسته است دلیل بود بر سرما و یخ بسیار
و برف و هلاک بز و کوسفند ستارهٔ کیسودار
ویا درین

اکر وی را درین ماه بینند دلیل بود بر قوة حال
پادشاهان و ضعف احوال رعیت و اکر این
نرخها و بیماری و مرک چهارپایان و آشفتکی
وخصومت علما بایکدیکر و مضرت بازرکانان خاص
در ولایت که دنب ستاره بجانب وی باشد
افتادن ستاره اکر درین ماه ستاره بسیار
افتد دلیل بود که پادشاهان ولایت بایکدیکر
جنک و خصومت کنند و اراجیف و خبرهای
بد اندر میان مردم افتد و آب چشمها و کاریزها
و نبات زمین کم باشد قوس و قزح اکر وی را از
جانب مشرق بینند دلیل کند بر مرک و قحط

از نا ایمنی و ولایتها **باب خسوف قمر** اکر درین ماه ماه
بکیرد دلیل کند بر قحط و تنکی در همه جایکاه لیکن
ماهی و مرغان آبی اندرین سال بسیار بود و در ولایت
مصر جنک و فتنه و خون ریختن بود و اموال مردم
بتاراج شود و باران کم بارد و بعضی حکما کفته اند
که مردی بزرکوار با پادشاهی هلاک شود و اکر رنک
ماه بوقت خسوف سیاه بود دلیل بود که درختهای
انکور را آفت رسد و درد چشم و درد کلو بسیار بود
و اکر رنک ماه بوقت خسوف سفید فام بود دلیل
بود بر مبارکی سال و باران بسیار و ارزانی نرخها خاصه
در آخر سال **باب دایره شمس** اکر درین ماه دایره

آفتاب بینند دلیل کند که اندرین سال در همه چیزی برکات
بود خاصه در این که در اول ماه بینند پس اکر در آخر
ماه بینند دلیل کند بر بیماری بسیار و جنک
و خصومت و دشمنی مردم با یکدیکر و نم و باران
بسیار بود و دلیل بود که مردی بزرکوار از پادشاه
بکریزد **باب دایره قمر** اکر درین ماه دایره ماه بینند
دلیل کند بر نم و باران بسیار و نبات و زیادتی
آبهاء چشمه و رود و عدل انصاف پادشاه بر رعیت
و ایمنی ولایت خاصه که دایره در اول ماه بینند
و اکر در آخر ماه بینند بخلاف این باشد **در بیان**
هلال اکر درین ماه بینند که ماه هلال را است

بر آید دلیل کند بر نقصان همه چیزها و اکر بینند که پیدا[دی]

که یك جانب وی بر خواسته است دلیل کند که غله

ومیوها بسیار بود ونرخها ارزان شود پسندیده

وصالح باشد واکر با این حال که کفتم باران بارد دلیل

کند بر بنیاد رستن غلها وفراخی نعمت اندرین سال

وایمنی ولایت وکسب مردم **باب ستاره دم دار**

اکر درین ماه بینند دلیل بود بر هلاك قیصر روم بلمرك

پادشاهی از مغرب واندر ولایتها ترس وبیم فتنه

واشفتکی بود وطعام عزیز باشد ودر میان مردم

جنك وخصومت بسیار باشد واکر ستاره در نا[حیت]

مشرق بود دلیل بود بر جنك وفتنه دزدان ور[زنان]

وهو تنصب بها ان كان نكرة كقوله الاعمى يا رجلا

خذ بيده او مضافا نحو يا عبد الله او مضا[وعا]

نحو يا طالعا جبلا اذ الاول عامل وثاني [تتمة]

وثاني يخص الاول كالاول [لا] ويبنى على

ما يرفع به ان كان مفردا معرفة نحو

يا زيد و يا زيدان و يا زيدون ويفتح بلا

لف الاستغاثة نحو يا زيداه ويخفض

بلامها ويجيء [وكلمها] التعجب وتهديد يا لله

للمظلوم و يا للماء و يا لعمرو لاقتلنك [بادا نظره محزوفي]

٥

ها اشكت

واما موارد ومواضع الاستعمال لا اتفاقا فالهمزة

قريب وايا وهيا للبعيد واي للمتوسط ويا

ويتعين يا في اسم الله واستغاثة والندبة

نحو يا ويلتاه وقد يحذف حرف النداء اللهم

فان اصله يا الله فحذف ما الياء وعوض

الميم المشددة قيل اصله يا الله امّنا

اي اطلب قصدنا فائدة ان الاولى لا تدخل

حرف النداء على الالف واللام الا في يا الله

فلا يقال يا الرجل بل بتوسط اما يا ايها الرجل

فاي

فاي منادى مفرد معرفة والرجل صفة له

مرفوع حملا على لفظة اي او باسم الاشارة

نحو يا هذا الرجل وهذا كالاول او باجتماعهما

نحو يا ايهذا الرجل فهذا مرفوع محلا صفة لاي

الرجل مرفوع صفة لهذا او بدل عنه او عطف

بيان والثاني قد يضاف المنادى الى الياء

نحو يا غلامي فيجوز قلبها الفا نحو يا غلاما او

تاء مع الف نحو يا ابتا او بدونها نحو يا ابت

فتحا وكسرا ويجوز الحاق هاء السكتة وقفا

نحو يا غلام امير و يا غلام ماه و يا ابناء
قد اختلفت في نصب المنادى فقيل تلك
الحروف وهو ما اخترناه وقيل بفعل محذوف
من نحو ادعوا واطلب والواو وبمعنى مع نحو
استوى الماء والخشبة وكفاك وزيدا درهم
ويسمى منصوبها مفعولا معه والا الاستثناء
ومدخولها المستثنى وما اعتبر مغايرته
له في حكم المستثنى منه وشرط نصبه
ان يكون المستثنى في كلام تام اي ذكر فيه

الله اكبر اهل الكبرياء والعظمة ومنتهى الجبروت
والعزة ولي الغيث والرحمة مالك الدنيا والآخرة
رب الارباب اله الالهة وجبار الجبابرة مبدي
الخفيات معلن السرائر عظيم الملكوت شديد
الجبروت لطيفا لما يشاء الله اكبر اول كل شيء
وآخره ولا اله الا هو خشعت له الاصوات وسار
دونه الابصار وقاضت اليه القلوب لا يقضي في الامور
الا هو ولا يدبر مقاديرها غيره ويسم
شيء دونه القادر الحكيم اللطيف الجليل سبحانه

جلّ و علا ما اعظم شانه و اشدّ جبروته و
يسبح الخلق كلهم له و يشفقون منه و يتضرّعون اليه
قد احاط بكل شئ علما و احصى كل شئ عددا الحمد لله
النور و مدبّر الامور العظيم شانا العلىّ مكانا العزيز
سلطان المنير برهانا و هو يجير و لا يجار عليه
الذى لا هو معقّب لحكمه و لا رادّ لقضائه
اللهم لك الحمد على حكمك بعد علمك
و على عفوك بعد قدرتك حمدا بملاء ما خلقت
و يبلغ حيث اردت حمدا يكون و ارضى الحمد لك
و احبّه اليك و اقربه منك و لك الحمد عدد
القطر و ورق الشجر و انفاس الخلق خشع كل
شئ لاسمك

تعريف اشمام در وقف کفته خواهد شد ان شاء الله

نيست يا وقف با سكان است يا با شمام يا بروم
هر كاه اكر آخر انكلمه را باشد اكر وقف با سكان يا با اشمام
است حكم تفخيم و ترقيق انرا مانند راء ساكن است
كه كفته شد و حركت خود انرا اعتبارى ندارد
و اكر وقف بروم ميكنى حكم تفخيم و ترقيق انرا
مثل حكم راء متحرك است كه مذكور شد چرا كه روم حكم
حركت دارد و شيخ محمد كفته نظم وقف
بورا همچه ساكن كر با شمام ميكنى ور برومش
وقف خواهى همچه وصلش كن تمام در احكام
راء خلاف بسيار است شيخ محمد در عين الترتيل

واقا سید محمد وصاحب شاطبی بیان ایشا نرا
در کتابهای خود مفصلاً ذکر کرده اند حقیر
احکامی که اکثر قرا برانند و با قراءت عاصم موافق
بودند مذکور نمود فصل دیم در بیان تغلیظ و
ترقیق لام است بدانکه اصل در لام ترقیق است
و تغلیظ وی موافق قول قراء سبعه در لام
الله است چون بعد از ضمه یا فتحه باشد خواه
ان فتحه و ضمه اصلی باشد خواه عارضی مثل قال الله
ولن الله و یفعل الله و یغنیهم الله و هو سبحانه
اللهم و قالوا اللهم و مانند ایشان و ثبح

زیرا

عارضی اما همزه از این جهت سبب مد است
که همزه حرف شدید و مجهوره است و از همه
حروف قوی تر و سخت تر و تیز تر است و حروف
مد حروف هوایی و خفی اند و در غایت ضعف
و سستی و نرمی اند و چون ضعیف و قوی باهم
جمع شوند بضرورت ضعیف را مدد قوة باید
داد تا مناسب قوی گردد که تلفظ با ایشان
درست و آسان اید و ان نمیشود مگر بکشیدن
حرف مد که جوهر ایشان خوب بعمل اید
پس مد را از برای تلافی ضعف ایشان قرا

داده اند و اما سکون که سبب مد است چونکه
حروف مد ساکن اند و ما بعد ایشان نیز ساکن
باشد چون دو ساکن بهم رسند دو زبان بسیار
ثقیل است پس مد را قرار داده اند که تلافی
حرکت کند و ثقل زائل گردد و چون موجب
زیادتی مد دو چیز است این باب را بر دو فصل
و تتمه نهاده شد یکی در بیان مدات که موجب
وی همزه است و دیگری در بیان مدات که
موجب وی سکون است و تتمه در بیان بعضی
از متفرقات مد فصل اول در بیان مدات

که موجب

الاضداد فانا الرحیم بتاثیر کل احد منهما فی الاخر
واما المذهب الثانی وهو ان یثاب ثم یعاقب
متروك بالاجماع فلم یبق الا الثالث وهو ان یعاقب
عقابا منقطعا ثم یخلد فی الجنة وهو الحق المناسب
للعدل وما عبر عنه بالمیزان هو کنایة عن العدل
فی الجزاء هدایة شفاعة محمد صلعم لاهل الکبایر
ثابتة لان من جوز العفو لهم جوز الشفاعة
ومن لم یجوز لم یجوز ولما بطل المذهب الثانی ثبت
الاول فایدة الایمان تصدیق ما یجب تصدیقه
من دین محمد صلعم وهذا التفسیر اقرب الی موضوعه

هدایة

فایدة

اللغوي من تفسير الوعيد بير واهل الكباير
مصدقون فهم مومنون فيستحقون الثواب
الدائم لانه عوض عن الايمان **فايده** الوحوش
تحشر كما اوعد للانتصاف وايصال الاعواض
الالام اليها كما يليق بعدله تعالى وكذالك
المكلفون وغير المكلفين يوصل اليهم اعواض
الالام ومشاقهم ويحاسب الجميع محاسبه
حقه **ختم ونصح** حيث فرغنا وفينا نسخه بدل
مما وعدنا به فلنقطع الكلام على نصيحة
وهي ان من نظر بعين عقله في خلقه وشاهد

هذا الكلام

فايده

ختم وصحة

ونيز دليل كند كه دو پادشاه در عراق بايكديكر
بخصومت آيند وبسيار خلق از لشكر ايشان كشته
شود واكر ويرا بجانب مغرب بينند دليل كند
كه در آخر سال نرخها ارزان كردد وليكن
بيماريها وشبها فراوان بود **افتادن ستاره**
اكر درين ماه ستاره بسيار افتد دليل كند
بر موت پادشاه آن ولايت ومخالفت وجنك
مردم بايكديكر وناايمني از دزدان وراه زنان
اما درين سال غله وحبوبها ونبات زمين فراوان
باشد **قوس قزح** اكر ويرا بجانب مشرق بينند
دليل كند كه در ولايت مشرق قحط وتنكي وبيماريهاي

بسيار بود واكر ويرا بجانب مغرب بينند
دليل كند بر فتنه وفساد وبلا وخصومت مردم
در مغرب وناايمني **حربه** اكر ويرا بجانب
مشرق ببينند دليل كند كه در ولايت عرب جنك
وخصومت بود واكر ويرا بجانب مغرب
بينند دليل كند كه درين سال بسيار دد ودام هلاك
كردند ودر ولايت خوزستان سر سال مردم در
تشويش باشند از سخنان اراجيف ودر همه شهر
بايكديكر وجنك عداوت درميان خلق پيدا شود
سرخي اكر درين ماه سرخي از آسمان پديد
آيد دليل كند بر سرماي سخت وبرف ويخ بسيار درين سال

هذا من تاليفات مرتضى علي عليه الرحمه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه
محمد وآله الطاهرين [illegible] ان ايدك الله تعالى كه چند
كلمه اين فارسي كه تحرير مي آيد بجهت دفع كمان محال
در ذهن بعضي از عوام داخل شده از حقيقت مقال
مجتهدين وبيان اينكه انچه نسبت بايشان داده
ميشود كه ايشان عمل بظن واز احكام الهي حلال
ميدانند يا اينكه آيات بسيار واخبار متظاهرند
بر منع از عمل بان نه چنين است بلكه انچه از طريقه
ايشان مستفاد مي شود انست كه عمل بان حرام بلكه بايد
هر مكلف متديني از خدا ترسي در جميع امور خود چه
اصول وچه فروع اصول انها بايد طريق علم ويقين
باشد وهر كاه خلاف ان بكند معذور نخواهد بود
بلكه فاسق واثم خواهد بود فرقي نيست در مكلفين

میان علماء و عوام و در زمان حضور صاحب
شریعت چه جناب پیغمبر علیه الصلوات والسلام و چه
ائمه علیهم السلام و زمان غیبت صغری و کبری و
خلاف با ایشان دادن خلاف واقع است و ادله
عقلیه و نقلیه بر این متظافرند و حرمت عمل بظن در
دین بر حرمت کل میشمند که آیات و اخبار و ضرورة
دین بر حرمت آن دلالت میکنند و این اصلیست که صحت
بانقسان ندارد بلکه اخباریون نیز بر آن متفقند
و شبهه در آن نیست و خلاف در آن نیست و از بدیهیات و در
از ضروریات [illegible] و همچنین که این اصل از مسلمات فریقین
اصول [illegible] دیگر هست که نیز از مسلمات [illegible]
از آنجمله آنست که حکم الله تعالی در هر چیزی واحد است
و تعدد در آن راه ندارد و باختلاف آراء مجتهد
مختلف نمیشود و از این جهت در انرا با اجتهاد مخطی
میدانند اگرچه تقصیر نکرده باشد و ارشاد [illegible] قطعیه
میدانند

میباشند از اینجهت و قول بخلاف این محض عامه است
که قایل بتصویب شده اند و حکم الله را تابع ظن مجتهد
میدانند و میگویند باری تعالی را در واقع حکمی نیست
بلکه تابع رای مجتهد است و از این جهت ایشان [illegible]
میباشند و از الجمله آنست که نمیتواند شد که حکم الله
نفس الامری مختلف شود بحسب احوال و اوصاف مکلفین
از اختیار و اضطرار و در این نیز اخبار عیانا دلالت دارد
چنانچه دانسته شد و صاحب این شبهه خود نیز اعتراف
نموده است چه تصریح نموده است که در صورت [illegible]
و تعارض ائمه او در بعضی موارد تقیه هر گاه کسی
عمل باین حدیث موافق عامه نماید معذور و مثاب خواهد بود
و شبهه نیست که رای عامه مخالف حکم الله نفس الامری
جناب اقدس الهی و خلاف شده و صواب چنانچه در اخبار
نیز وارد شده است و تاملی در آن نیست و از الجمله آنست
که تکلیف هر چیزی چه علم و یقین و چه غیر آنها فرع قدرت
بر آن و تمکن از آنست و الا تکلیف بما لا یطاق لازم می آید

و قبح آن بدیهی دین اسلام و کتاب و سنت بیان ناطقند
زیاده بر ادله قاطعه عقلیه و چون این اصول قطعیه
متفق علیهما بین الفریقین را یافتی و دیدی بدانکه احکام
الهیه [illegible] قسم میباشد بعضی ضروریه بدیهیه که هیچ
شک و شبهه بان راه نیابد از هیچ راه و این قسم از ضروریات
دین یا مذهب میباشند و اجتهاد و تقلید در آن منفی
و ممنوع میباشند و چنانچه کسی در آن اجتهاد نمود و خطا
[illegible] نمیدانند و رد او را بر مجتهدین و عوام
لازم میدانند از باب امر معروف و نهی از منکر [illegible]
ضروری شدن بسیار است گاه عقول و گاه اجماع [illegible]
الدلالة یا اخبار متواتره معنویه یا لفظیه مقرون
قطعیه یا غیر آن و بعضی نظریه اند که هیچیک از [illegible]
قسم سابق در آن وجود نداشته باشد بلکه محتاج الی
فحص ادله از کتاب و سنت قطعیه و غیرهما میباشد
و گاه هست که بعضی [illegible] در این قسم بعد از [illegible] بادله
علم و قطع واقعی حاصل میشود و گاه قطع و علم حاصل نمیشود

موضوع قسم اول است اعنی تمکن از تحصیل علم بتوسط قطعیه
کتاب و سنت و [illegible] نمیتوانند انکار جواز عمل باو را در صورت
عدم تمکن از علم یا احتیاج غایة چه مخالف اصول مسلمه
سابقه فریقین است و مجتهد در حالی که عمل بظنه را تجویز
نمایند بلکه واجب میدانند قسم ثانی است اعنی صورت
عدم تمکن از تحصیل علم بنا بر این کتاب و سنت را وافی
بتمام احکام الهی بعنوان قطع نمیدانند و الا تمکن
انکار حرمت عمل بان را در صورت تمکن غایة چه مخالف
اصول سابقه است پس دعوای ایشان در این زمان در موضوع
حکمیست که آیا موضوع تمکن از علم هست در تمام احکام الهیه
محتاج الیها یا موضوع عدم تمکن از علم بانها بتمامها بلکه
بعضها تماما لا یسمن و لا یغنی من جوع پس بر منصف
لبیب [illegible] مسلمین ادیب لازم است که تشخیص احد موضوعین
نماید که آیا موضوع تمکن از علم بجمیع احکام و ما یحتاج
الیه الناس یا موضوع دیگر و چون باینجا رسید باید
[illegible] مرضی عالمیم و حکم بین الفریقین مشنوع و انصاف
[illegible] نکنیم [illegible] مواخذه خواهیم

پس بدان ایدك الله که این بدیهی [illegible] شرع مقرر است
که هرگاه منازعه میان دو نفر بشود و یکی دعوی امری
وجودی کند و دیگری عدمی پس مدعی امر وجودی است
که اثبات نماید او را والّا مدعی بر او چیزی نخواهد بود
چه عدم مطابق بر وجود راست چنانچه یکی کسی بر کسی
دعوی کند که من فلان مبلغ از تو طلب دارم و دیگری
گوید که ندارم اول مدعی است و ثانی منکر و بر [illegible]
میانست که ما بین دو مدعی تباین کلی باشد چون مثال
مفروضه یا مما به الاشتراک باشد چون مثال مزبور
هرگاه منکر قدری از آن مبلغ را قبول کند و لیکن ما فی
الکیان خصم او در زیادتی مدعی خواهد بود و بر او است اثبات
و بر منکر اثبات نمیباشد عقلاً و نقلاً چه عدم سابق
بر وجود است ثابت است و وجود طاری و لاحق با
باید بثبوت برسد چنانچه الحال نظر کردیم دعوی مجتهد
و اخباری در موضوع دیدیم که برگشت مینماید به دعوی
اخباری بثبوت هر احکام الهیه را از کتاب و سنت
قطعیة انها [illegible]

سین طسم را در میم در هر دو موضع که یکی در
سوره شعرا و دیگری در سوره قصص است مگر
حمزه کوفی که هر دو را اظهار میکند قسم سیم
انست که بعد از نون ساکنه یا تنوین یا یا واو
واقع شود ایشان را ادغام با غنه باید کردن
باتفاق قرا اگر چه از حروف غنوی نیستند
لاکن چونکه نون ساکنه و تنوین قرب چندانی
بمخرج ایشان ندارد غنه نون را باقی میگذارند
که ادغام محض نشوند و نزد خلف که راوی
حمزه است ادغام محض است بی غنه مثال

یا من یعمل و نوراً یمشی و مثال واو من واق و
رعد و برق و امثال ایشان و بدانکه قرا اختلاف
کرده اند در ادغام نون سین یس و نون ن و القلم
در ما بعد ایشان لیکن از روات عاصم ابو بکر ادغام
با غنه میکند و حفص اظهار و سبب اختلاف
ایشان را شیخ جلال و بعضی دیگران در کتابهای مطول
ذکر کرده اند شرح و بیان ان طولی دارد درین
مختصر نگنجد و همچنانکه گفته شد این ادغام
در کلمتین واقع میشود اگر در یک کلمه واقع
شود و ان در قران عظیم بغیر از چهار لفظ نیست
مثل الدنیا و بنیان و قنوان و صنوان و مانند

در لغت پنهان کردن بود و در اصطلاح قرا پنهان کردن
حرف بود بحروف بنا بر قول عرب که میگویند اغمضت
فیه و اخفیت عنه یعنی داخل کردم در او و پنهان
نمودم نزد او چنانچه اخفا حالتیست میان اظهار
و ادغام بی تشدید که واقع میشود نون ساکن و
تنوین را گاهی که بعد از ایشان یکی از پانزده حرف
ما بقی این احکام مذکوره بیاید و ان حروف
این است ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ
ف ق ک و در این صورت نون ساکن و تنوین را
اخفا با غنه باید کرد نزد همه این حروف مذکوره

بخلاف ادغام همچنانکه گودشش چراکه اخفا لازم
الغنه میباشد زیراکه نون ساکن وتنوین در
نزد این پونزده حروف مندرج ومدغم نمیشوند
بلکه مخفی میشوند پس بنابرین غنه ایشان باقی
باشد واین اخفا با بعضی ازاین پانزده حروف
ظاهرتر میشود وبعضی نه واین از قوت و
ضعف خود ایشان میباشد مثلا اگر بعد از نون
ساکنه وتنوین یکی از حروف شدید واقع
میشود مثل قاف یا کاف اخفا ظاهرتر میشود
واگر از حروف رخوه باشد ان ظهور اندازند

اردت التبادر في كلام الشارع او المتشرعة اعنى الفقهاء والاول
ممنوع والثاني مسلم ولا يثبت الا الحقيقة العرفية قلنا انكار التبادر
وفي كلام الشارع مكابرة باللسان لما يحكم به الوجدان فانه لا شك
في حصول هذه المعاني في الاذهان من مجرد سماع هذه الالفاظ
في اي كلام كان غاية الامر انك تقول هذا التبادر لاجل انه بكلام
المتفقهة فنقول هذا غير معلوم بل الظاهر انه لكثرة استعمال الشارع
هذه الالفاظ في هذه المعاني والحاصل انا نقول ان التبادر
معلوم وكونه لامر غير الوضع غير معلوم فنحكم في الحقيقة والا لم تثبت
اكثر الحقائق اللغوية والعرفية اذ احتمال كون التبادر بواسطة امر
اخر جار في الاكثر واعلم ان هذه المسئلة قليلة الفائدة لصيرورة
هذه الالفاظ حقائق في معانيها الشرعية في كلام الائمة الاطهار
عليهم السلام فما يبعد النزاع فيه غاية البعد واستقلال القرآن
والاخبار النبوية المنقولة من غير جهة الائمة بحكم ما لا يكاد يتحقق
بدون نص من الائمة على ذلك الحكم الثالث الاصل في اللفظ
ان يكون مستعملا فيما وضع له حتى يثبت المخرج فاذا دار اللفظ
بين الحقيقة والمجاز يرجح الحقيقة وكذا اذا دار بينها وبين النقل
او التخصيص والاشتراك او الاضمار ولكن ان وقع التعارض بين واحد
من هذه الخمسة مع اخر منها كما قيل في اية لا تنكحوا ما نكح اباؤكم

من النساء حيث ان الحكم بحرمة معقودة الاب على الابن من الاية
موقوف على مجازية النكاح في الوطي اذ على تقدير الاشتراك يجب
التوقف كما يتوقف في حمل كل مشترك على واحد من معانيه بدون
القرينة فقد قيل بتقدم المجاز وغيره على التخصيص وبتقدم الاشتراك
على النقل وقيل بالعكس وبتقدم التخصيص على غيره وبتساوي
الاضمار والمجاز والاولى التوقف في صورة التعارض الا مع امارة
خارجية او داخلية توجب صرف اللفظ الى احد الامرين اذ ما ذكروا
في ترجيح البعض على البعض من كثرة المؤنة وقلتها وكثرة الوقوع وقلته
ونحو ذلك لا يحصل الظن بان المعنى الفلاني هو المراد من اللفظ في هذا
الموضع وبعد تسليم الحصول احيانا لا دليل على جواز الاعتماد على مثل
هذه الظنون في الاحكام الشرعية فانها ليست من الظنون المستندة
من الوضع اطلاق المشتق كاسم الفاعل والمفعول و
نحوهما على المتصف بمبدئه بالفعل حقيقة اتفاقا كالضارب
لمباشر الضرب وقبل الاتصاف المشهور انه مجاز وادعى جماعة الاتفاق
عليه وقال صاحب الكوكب الدري اطلاق النحاة يقتضي انه اطلاق
حقيقي واما بعد زوال المبدء كالضارب لمن انقضى عنه الضرب
ففيه اقوال الاول المجاز مطلقا الثاني انها حقيقة مطلقا الثالث ان كان مما
يمكن بقاؤه فمجاز والا فحقيقة وتوقف جماعة كابن الحاجب والامدي

ومثل اما انت مع منطلقا
وان طلقت كان تحذف منطلقا

وحذفه مع احد المعمولين
خيرا فخير مع ان منصوبين

كذاك مرفوعين او مختلفين
او يحذف كان مع المعمولين

كلم اكن قد كان نونه الحذف
وان ضميرا بارزا لا تحذف

كافعل هذا بعد اما لا
ان كنت لا تفعل به غير هذه

وجاء صار تامة للانتقال

امسى واضحى اصبح بالإكمال

مقترنا جاء لمضمون الجمل

كاصبح زيد اميرا في المثل

وصار معنى تامة جا للتحول

كاصبح لبان طفل محصول

ما زال ما برح وما لم يريم

ليتم الخبر للاسم

يلزمها النفي ولو تقديرا

كتفتؤا لا تفتؤا تفسيرا

اما

فاصله بگذارد و لیکن زرنیخ را در بالای بگذارد

و سرپوش بر سر غرعون بگذارد که راه و منفذ [illegible]

نبود تا آن بگیرد خبث الحدید و بگوید نرم و بگیرد

خون تر و داخل کنند با یک سفیده تخم [illegible]

و دو در سرپوشی مسدود با آن خبث الحدید و خون [illegible]

و بعد در بالای خبث الحدید کبیره و آرد کند [illegible]

و بگیرد و او را خشک نموده و در سرانش بگذارد

و [illegible] همه کنارها با [illegible] را در زیر ان

بتدریج بسوزانند و سنگ بزرگی در بالای

سرپوش بگذارد که حرکت نکند تا تمام [illegible]

بگذارد سرد شود و بعد برگیرد و [illegible] تازه بگذارد

و باز کار حکمت مذکور بطریق مسدود و باز آتش

دستور

همچنان کنند تا چهل مرتبه در اول ان کبریت سیم گشت
ودر دوم وسوم حضور آن حضرت ندارد بعد از چهل مرتبه
بیرون مرا آورد زر تیخ را سفید شده وبگیرد کبریت
زرد سه مثقال ~~در سیلان~~ و فنجان فغفور بگدازد وبیاورد
دیگ کاشی وسه مثقال کوگرد را درسطان بگذارد
وباز بیاورد فنجان فغفور را وبرسر گنبد بینی معکوس
نهد ودور او را بگل حکمت بگیرد که اب داخل
زیر فنجان نشود وبعد ریخیم سنگ دربالای
فنجان نهد ودیگ را پر آب کنند که دو انگشت آب
از روی دیگ پایین باشد ودیگ وهی آب
بالای فنجان باشد وسر دیگ را بگل حکمت

بن هادی بن امام موسی کاظم ع دروی بولایت لارجان
نهادند چون بموضع زیار رسیدند وی را شهید کردند
اما فرزندان طیب بن امام موسی کاظم ع محمود و احمد و
مختار وجعفر وداؤد وداینال وشرف الدین وفخر
الدین از بغداد دروی بولایت ری نهادند ومتفرق
شدند وشرف الدین وفخر الدین وداینال را در شهر
ری شهید کردند ومحمد بن طیب از شهر ری روی بولایت
شمیران نهادند چون بموضع سوهانک رسید کاو
سواران خبر یافتند وبا امام زاده محمد مجادله
کردند اخر الامر در پایان سوهانک درمیان سروستان

او را شهید کردند اما احمد و مختار و جعفر و دارا از

شهر ری روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند

چون بموضع کالج رسیدند طایفه شرح خبر یافتند

و بر سر راه او امامزادهها در آمدند و جمعی دله بسیار کردند

آخر الامر احمد و مختار بن طیب بن امام موسی کاظم

در موضع کالج بطرف رودخانه بسر چشمه شهید کردند

اما جعفر و دارا در ولایت رستمدار در موضع

ابی سیر ست سخانه شیخ حبیب فرود آمدند تا مدت

چهل روز بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست

اما فرزندان عون بن حضرت امام موسی کاظم

از بغداد

وما

وظل قبله كلاما نحو اجلس ما دام زيد جالسا وليس

لنفي مضمون الجملة حالا نحو ليس زيد بخيلا

ويجوز تقديم اخبارها كلها على اسمائها نحو

كان قائما زيد واما تقديمها عليها

فاختلف في ليس وما يلزمها النفي مع

في دام ويجوز في التوافي غير الماضي

منها تعمل عمله وليس في ليس تصرف

تسمى تلك الافعال الافعال الناقصة تمت

بالمرفوع كسائر الافعال النوع الثامن
افعال تسمى الافعال المقاربة وهي كالا
فعال الناقصة الا انها التزم في خبرها
المضارع الا ما شذ وهو عسى وحرى
واخلولق وكاد وكرب واوشك وانشاء
وطفق وجعل واخذ وعلق وهي لدنوا
الخبر للاسم رجاء او حصولا او اخذا فالاول
لعسى وحرى واخلولق وخبرها مع
ان نحو عسى زيد ان يقوم ويجوز حذف
ان في خبرها

ان في خبرها اذا قدم الفعل نحو عسى
يقوم زيد فيحتمل التمام والنقص ونحو حرى
زيد ان يقوم واخلولقت السماء ان تمطر والثاني
كاد وكرب واوشك وكثر ان في اوشك
نحو اوشك زيد ان يقوم وقلت
في اخويه الثالث البواقي قوله تعالى
نحو وطفقا يخصفان عليهما من
ورق الجنة وانشاء وجعل واخذ

اواخذ او علق السائق يحدو اي شرع
فيه وليس معها ان الا انها للحال وان
للاستقبال ولم يستعمل غير الماضي من تلك
الافعال الا يكاد ويوشك وموشك
اسم الفاعل النوع التاسع افعال
يسمى افعال المدح والذم يكون بعدها
اسمان مرفوعان احدهما الفاعل
والآخر المخصوص باحدهما وهي اربعة نعم

وحـ

بولایت ری نهادند و بموضع عبد العظیم رسیدند و وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب موسوی اما
علی بن مهدی بن فضل بن قاسم بن ثابت بن قیدار
بن یونس بن وکیل بن رزاق بن برهان بن خالد بن
عون بن حضرت امام موسی کاظم ع بولایت بغداد ساکن
و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب موسوی اما ابو طالب
بن معصوم بن خضر بن دانیال بن فردوس بن زید بن
عطار بن آزر بن یوسف بن ناصر بن شمس بن ابراهیم
بن فضل بن عبد الله بن حضرت امام موسی کاظم ع از
بغداد روی بولایت استراباد نهادند در آنجا وطن

سا شند ذریات ایشان بسیار شد با لقاب موسوی
اما صالح بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
شهریار نمودند چون بموضع و رامین رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد با لقاب موسوی اما فرزندان
قاسم بن حسن بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بنوروز
کوه نهادند چون بموضع جارود رسیدند محمد و محمود
را شهید کردند اما عبدالله بن عون بن امام موسی
کاظم ع را بجیلو و بموضع فرداران ویرانه شهید کردند
اما محمد رضای بن حضرت امام موسی کاظم ع بولایت
فیروزکوه در موضع ذراهان شهید کردند اما عبدالله
بن هادی

اصول الملاحم نهادم زیرا که آنچه اصل این کتابها بود
جمله درین کتاب یاد کردیم و از خدای عز و جل توفیق
خواستم بتمام کردن این کتاب تا از من بیادگار بماند.
و دیگر برا فایده و نصیحت بود خوانندگان بر مصنف
بترحم و میغو سند و الله اعلم بالصواب بیت
جهان یادگار است ما رفتنی بمردم نماند بجز مردمی
مقالت اول فهرست کتاب فهرست احکام آثار
علوی ١ در حکم دلیلهای کسوف آفتاب ٢ و خسوف
ماه ٣ دایرهٔ آفتاب ٤ دایرهٔ قمر ٥ برآمدن ماه نو
٦ ستارهٔ گیسودار ٧ دلیلهای قوس و قزح
٨ دلیلهای افتادن ستاره ٩ دلیلهای علامت

حربه ۱۰ دلیلهای سرخی که از آسمان پدید آید ۱۰۱
دلیلهای علامت عجیب که در آسمان پدید آید ۱۰۲
دلیلهای مانند شخصی که در هوا پدید آید ۱۰۳ بانک کردن
رعد ۱۰۴ درخشیدن برق ۱۰۵ آتش که از هوا بر زمین
افتد ۱۰۶ باران باریدن سخت ۱۰۷ باریدن تگرگ
۱۰۸ باریدن خاک ۱۰۹ باریدن وزغ یا کرم از ابر
۲۰ پیدا شدن غبار صعب از هوا و ظلمت و تاریک
شدن هوا ۲۰۱ جستن باد سخت ۲۰۲ بانگ از هوا
شنودن ۲۰۳ بانگ از زمین شنودن ۲۰۴ دلیلهای
زمین لرزه ۲۰۵ گرمای بی هنگام ۲۰۶ سرمای بی هنگام
باریدن برف بی هنگام مقالت دوم

آنکه در

بدانکه در اول سال از آن حکم دلیلهای خیر پیدا شود
و در آخر سال از آن حکم دلیلهای شر هم پیدا شود
و علی الجمله چون ابتداء این علامت بشب نیک یا بروز
نیک و طالع نیک باشد اگرچه حکم دلیلهای وی
بر شر کند تاثیرات شر کمتر باشد و چون ابتدای
وی بشب بد یا بروز بد و طالع و ساعت بد بود
اگرچه حکم دلیلهای وی بر خیر کند تاثیرات خیر
کمتر باشد بفرمان خدای تعالی زیرا که روزهای
نیک و بد هم بامر و حکم وی پدید آید چنانکه میفرماید
فی ایام نحسات و جای دیگر فرمود فی یوم نحس مستمر پس یقینی
دانکه هرچه حکمای قدیم گفته اند جز صحیح و معقول

نبود ومقصود دانیال علیه السلام وجعفر صادق

علیه السلام وحکمای قدیم از یاد کردن حکم دلیل

این علامت آن بود که چون علامتی یا دو علامت یا بیشتر

ازین علامتها درکیتی پیدا شود حکم دلیل ویرا درین

کتاب نگاه کند اکر دلیل بر خیر و نیک کند خدای عز وجل را

شکر و سپاس دارد و اکر حکمش دلیل بر شر و فتنه

و فساد و معصیت توبه کند بخدای باز کردن و در طاعت

و احسان افزایند و غافل نباشد تا بفضل و کرم حق

تعالی این شر و فتنه و بلا دفع کند **دلیلهای ماه**

تشرین الاول بدانکه تشرین اول سی و یک روز بود دویم

تردم روناتوی منزل عوا براید وفرع المقدم فرو شود و با

روز از سماك براید و رشا فرو شود در اول این ماه

باد صبا جستن کیرد حکمای قدیم چنین کویند که اکر اول

این ماه روز یکشنبه بود زمستانی خوش بود و تابستان

سخت کرم بود و کوسفند و کاو و روغن و انکبین درین

سال بسیار باشد و اکر اولش روز دوشنبه بود

زمستانی پسندیده باشد و باران بسیار بارد و تابستانی

سخت کرم نباشد و درختان کشت و رزها آفت رسد

و بیماری بهاء مختلف و مرک بسیار باشد و انکبین

کم بود اکر اولش سه شنبه بود زمستانی سخت سرد

بود و برف و یخ بسیار باشد و مردم را زکام و نزله

و سرفه و بیماریها اندرین سال بسیار بود و اولش

روز چهارشنبه بود زمستانی معتدل بود و باران
بسیار بارد و تابستان خوش بود و میوه بسیار
بود و مرگ مردمان بیشتر بود اگر اولش روز پنجشنبه
بود زمستانی سخت سرد بود و میوه وانگبین بسیار
بود و اگر اولش روز آدینه باشد گندم و جو و دانها
وانگبین وانگور بسیار باشد و مرگ کودکان باشد
و اگر اولش روز شنبه بود زمستانی سخت سرد
بود و باد بسیار بود و برف و یخ بسیار بود و گندم
وجو کم بود و مرگ کودکان بسیار بود و مردم را
تبهای مختلف بود **کسوف آفتاب** اگر درین
ماه آفتاب بگیرد دلیل کند که دشمن آن دلیل مسخر

شاه

پادشاه شوند و ملخ بسیار بود و سه ماه باران
کم بارد و در ولایت حبشه و نوبه قحط و تنگی
و ناایمنی باشد **دلیلهای خسوف قمر**
اگر درین ماه بگیرد دلیل کند بر زمین مغرب قحط و
و تنگی سخت بود و مرگ بسیار بود و در ولایت
بابل باران بسیار بود و کشت و درزان زمین را از سما
زیان رسد و پادشاه بابل را دشمن بسیار پدید آید
و مرگ مرغان و ماهیان بسیار بود و مردم را اندرین
سال کرو درد چشم و ریشهای تر بسیار بوده
درمیان اهل مشرق جنگ و فتنه افتد و خون
اندر انجا بسیار بود و مردی بزرگوار در مغرب

والکاف والواو وکذا حتی بظاهر یعنی لا یؤتی
الرابع اردد منصوبا وغیره ارفعه وجوبا
الاول استثنی بالا لحق لم تتصف مانسب بما سبق
کجانی القوم الا زیدا فالزید لم یوصف بقوم قبله وصف
بالسابق لم یتصف ان حکما کجانی الا زیدا ان جا بعدها
ان محرجا عن سابق متصل ان غیره منقطع فتحصل
کجائز القوم والا زیدا
مشتق منه قبل الا لم یذکر مفرغ وبالعوامل حصر
والغالب عن موجب بحر ماجاء الا زید ان یرجی
من کلام موجب ان ذکرا وبعد الا فنصب حصرا
الا فان متصلا
ماجائز القوم کلا الا زید ان اخر القوم سواد

ذو المال او وصف بعلی عبدالله وبعل زید ثم فی اشباه
المفرد اما الحقیق حصلا یا زید ثم العاقل والعاقلا
یا زید ثم الحسن الوجه نصف ولحسن الوجه لعطف
یا زید ثم الحسن وجها شبه ولحسن وجها لعطف فانتبه
ک المعرب التوابع قل تعرب یا رجلا عطفا وزید یجب
عمرو والعطف بعد عبدالله جا وطالعا جبلا او عمرو قد یجاء
توابع المبنی بما یرفع بر تاکیدا او وصفا وعطفا فانتبه
ان یرفع بلفظه قد رفعا ان ینصب قبل المحل وقعا
اکد یا تمیم اجمعون اجمعی طالعاقل والعاقل زید عطف
عطف البیان نحو یا غلام بشر وبشر فارن تمام
والبدل کالمستقل مطلقا ومثله العطف بحسب لحقا
بالموزون اذهما معرفتین قد بینی فانصب اذا مضاف

پادشاهي كند **در حكم دليلهاي دايره شمس**

دايره شمس حلقه بود كه پيرامن چشمهٔ آفتاب بديد ايد

واو دا ابتا زي داره ها . له يتركو بيند چون درين

ماه باشد دليل كند بر جنك وفتنه در شهرها

وخصومت سخت درميان مردم افتد واهل

تجارت را رنج رسد از آشفتكي ولايت و ايمني

در حكم دليلهاي دايره قمر چون دايرهٔ

قمر بود دليل كند بر فتنه عظيم وآشفتكي سخت

ونا ايمني از دزدان وراه زنان **در حكم دليلهاي**

ماه نو چون درين ماه بيند كه هلال راست

برايد دليل كند بر زمين لرزه ورنج وسختي مردم

الا فمعنويه يفيد عرفا — غلام زيد ان يكن او صفا

كضارب زيد وامى هذا — بل حال او مستقبل بشرط لذا

ان كان نوع تلك فتخصيصا نفذ — ان كان جنسا منه نفى من ذكر

كما تم قضية ان ظرفا يفي — كفر رجب اليوم كذا لا ما يفي

ان ذكر المضاف والمضاف له — ~~ما شرقت صدر القناه مثله~~

ان جاء مستغن عن المضاف له — ما شرقت صدر القناه مثله

فترقت واملا سوت ملكه — لاجل قناة انث مايذكر

اباده العقل مكسوف ذكر — وهو لعقل فيه تذكير بصر

غلام هند بعد قامت فامتنع — تانيث قامت لغلام فامتنع

الثاني المجرور بالحرف نسب — بالجر ظاهرا ومضمرا تجب

بمن الى عن وعلى في والباء — واللام منها ظاهرا فقط صاد

وهي كمنذ مذ هما تختصا — جا ازمانا لم يجئ الكما

ورب تختص بنكر والتاء — باسم الله فان اقسمتا

بالمفردين زيد بشر مير يا — كذاك يا زيد اخاك جا

اخاك بدل بعد يا عبد الله — كذاك زيد مثله فقد رواه

للعطف مثل المثالين بواو — والواو قام في مقام الياء او

ان مع المعطوف الخليل — فاختار رفعا وبه دليل

وعكسه يونس والمبرد — ان كان نزع اللام منه يحل

وفرعه كانحتا كالخليل — الا فكيونس او بديل

لما قد دالضم كيا يا موسى — وسيبويه دكنا يا عيسى

ان تابع موصول الظرف بالرفع — والنصب قد جاز سواء في الخفض او

وميز الثلاثة الى العشر بجمع مجرور فقد جا خبر

والمائة ان كان يلي عشره بفرد منصوب فميز ضره

والماة والالف ثم جمعه — مثناهما مجرور فرد مضعه

لن يجمعن كثلاث مات — وبالثلاث مايه جا فات

غير قابل للاشارة الحسيه فتنبيهم بغير واسطة د

مخلوق مثلهم غير ممكن فبعثة الرسل واجبة ٥ اصل

اصل امتناع وقوع القبايح والاخلال بالواجب

عن الرسل على وجه لا يخرجون عن حد الاختيار لتلا تنفر

عقول الخلق عنهم ويثقون بما جاؤا به لطف فيكون

واجبا ويسمى هذا اللطف عصمة فالرسل معصومون

مقدمة كل مبعوث من حضرته الى قوم لعلم تاييدا بامر مقدمة

خارق للعادة خال عن المعارضة مقرون بالتحدي

موالد لدعواه ليكون لهم طريق الى تصديقه

ويسمى ذلك معجزا وظهور معجزات للرسل واجبة اصل

اصل محمد رسول الله صلعم لانه ادعى للنبوة واظهر المعجز

على يده اما الدعوي فمعلومة بالتواتر واما المعجز فكثير

واظهر القران لانه صلعم تحدى به العرب وعجزوا

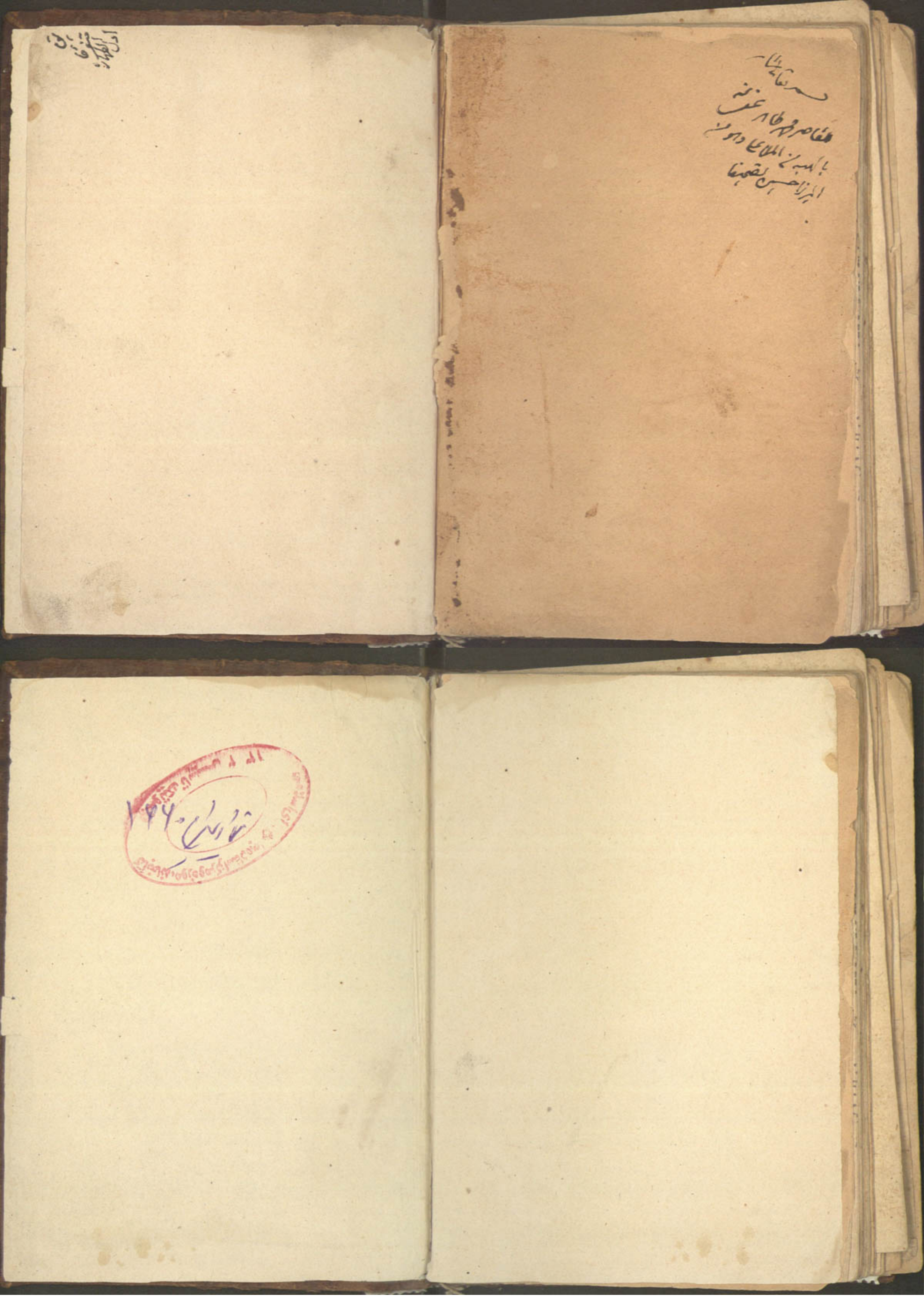
عن معارضته مع توفر دواعيهم وفرط فصاحتهم له

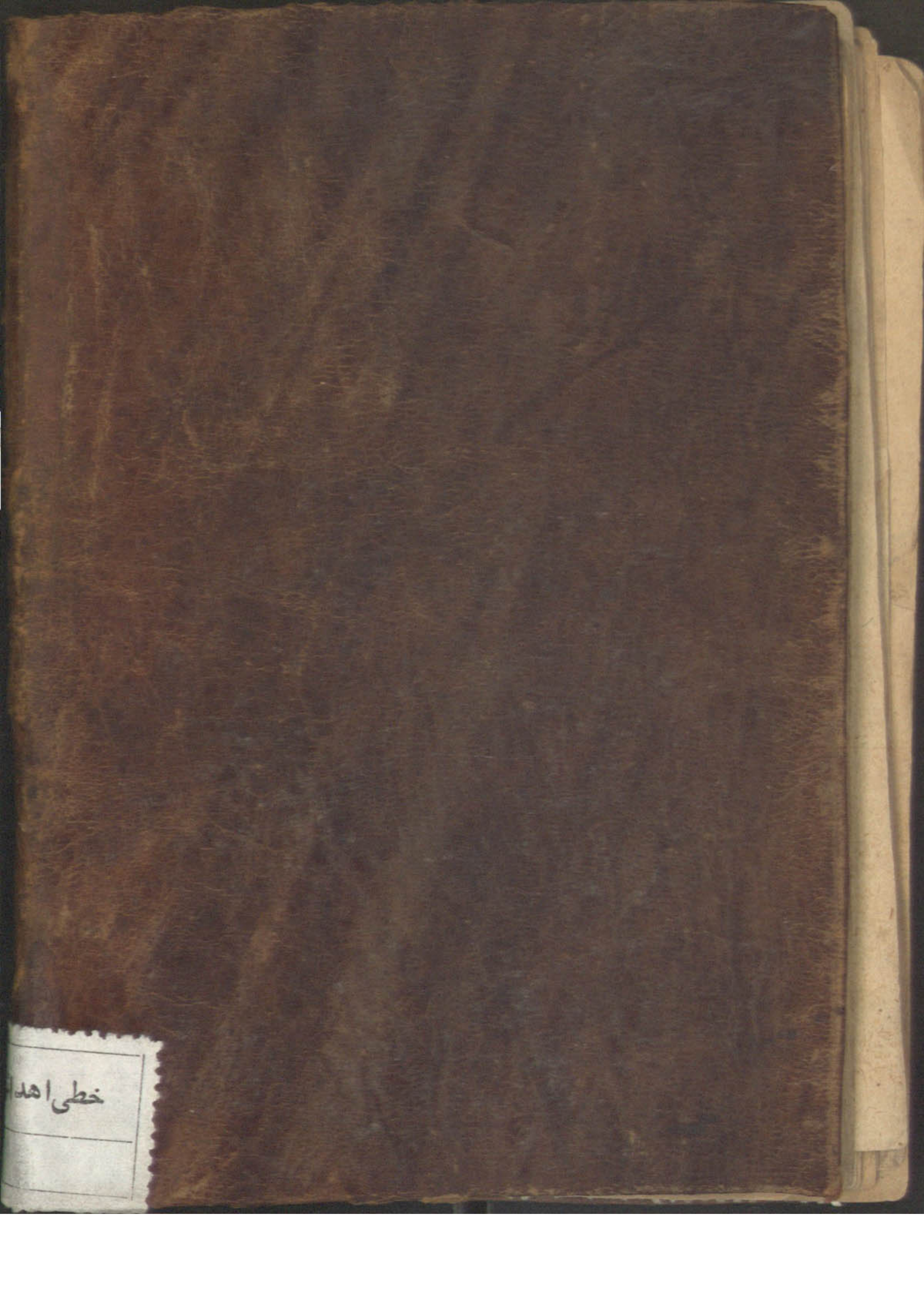
الان لم يقدر احد من الفصحاء على تركيب كلمات على
متواله فيكون معجزا فيكون محمد صلعم نبيا حقا
هداية اذا كان محمد صلعم نبيا حقا وجب ان يكون
معصوما فكل ما جاء به مما لا يعارض العقل يجب
تصديقه وان نقل عنه شيئا مما يعارضه العقل
لم يجز انكاره بل يتوقف فيه الى ان يظهر سر فشريعته
التي هي ناسخه لجميع الشرايع وباقيه بقاء الدنيا يجب
الانقياد اليها والامتثال لاحكامها اصل لما امكن وقوع
الشر والفساد وارتكاب المعاصي بين الخلق وجب
في الحكمه وجود رئيس القاهر آمر عن المعروف وناه
عن المنكر مبين ما يخفى على الامه من غوامض الشرع
منفذ لاحكامه ليكونوا الى الصلاح اقرب ومن
الفساد ابعد ويامنوا من وقوع الفتن والفساد
ولان وجوده لطف وقد ثبت ان اللطف واجب

المكلفون حقوقهم من الثواب والعقاب وكذلك
عذاب القبر والصراط والكتب وانطاق الجوارح
وغيرها مما اخبروا به من احوال الاخره لامكانها و
اخبار الصادق بها هداية اعادة المعدوم محال
والا لزم تخلل العدم في وجود واحد فيكون
الواحد اثنين وهو محال ولما كان حشر الاجساد
حقا وجب ان لا يعدم اجزاء ابدان المكلفين
وابدانهم بل تبدل التاليف والمزاج والفدا
المشار اليه كتابه عنه شبهه قالت الفلاسفه
حشر الاجساد محال لان كل جسد اعتدل
مزاجه واستعد واستحق فيضان النفس
من العقل فاعيدت اليه نفس والاول على
قولكم فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد

وهو محال لنا اثبتنا الفاعل المختار وابطلنا قول عدم
لم يحتج الى جواب هذه الهذيانات اصل
الثواب والعقاب الموعودان دائمان وكل
من استحق الفعال فلو التصف اجزاء بدن الميت
بالمزاج مستحق نفسا من العقل الفعال الثواب
بالاطلاق خلد في الجنه وكل من استحق العقاب
بالاطلاق خلد في النار ومن لم يستحقها
كالصبيان والمجانين والمستضعفين لم يحسن من
الكريم المطلق تعذيبهم فيدخلون الجنه ايضا
واما من جمع بين الاستحقاقين فان كان
متوعدا عليه توعدا مطلقا لا بعينه امكن
بالامكان العام ان يعفو الله عنه بفضله
وكرمه لانه وعد به مع حسنه وخلف الوعد






خطی اهدا